

تکوین، دگردیسی و پیدایی (دولت-ملت، امپریالیسم و پان ترکیسم)

نبی مفتاحی

پان عربیست‌ها، پان ایرانیست‌ها و پان ترکیست‌ها و پان‌های دیگر
از این قبیل هرگز قادر نیستند گرهی از کار ملل آسیایی بگشایند.
اینان سنگ‌ریزه‌هایی هستند بر سر گردونه‌ی تاریخ و عروسک-
هایی هستند که خیمه‌شب‌بازان روزگار در بعضی شرایط مساعد
روی صحنه می‌آورند.^۱

وقایع و اتفاقات رخ داده حول مسأله‌ی مرگ مهسا امینی، جامعه‌ی ایران را در آستانه‌های شرایطی قرار داد که ما از آن به نام «انهدام بی‌معنای اجتماعی» یاد می‌کنیم. مفهومی که به‌طور مشخص پس از وقایع جنگ داخلی سوریه و در ارتباط با خصلت‌های مشخصه‌ی دوران تاریخی حاضر که سایه‌ی افول هژمونی بر آن گسترده است، به جعبه‌ی ابزار استدلالی کمونیست‌ها افزوده شد.

از پس شکست جنبش سبز و هویداشدن ناتوانی امپریالیسم آمریکا در پیش‌برد پروژه‌های رژیم چنجی-مخملی، سرنگونی جمهوری اسلامی (ج.ا) در جهت هم‌آوردن شکاف آن با امپریالیسم، بایستی راه‌های دیگری را آزموده و می‌پیمود. هرچند شکست جنبش سبز عده‌ای را در تقابل سخت با ج.ا قرار داده و آن‌ها را به خبرنگار-پروژه‌بگیر تبدیل کرد، اما چنین روی‌کردی در میان توده‌های طبقه‌ی متوسطی عمومیت چندانی نیافت. ظهور و پیروزی روحانی اعتدال‌گرا که با اتکای به

^۱ آقای پان و احوالاتش، علی‌رضا نابدل، مهد آزادی، شماره‌ی ۱۲۷۸، صفحات ۶ و ۷.

سوژه‌های سرخورده‌ی جنبش سبزی رخ داد را باید در این بستر درک نمود. انکشاف هرچه بیش‌تر واقعیت بحران سرمایه-داری در قامتی جهانی، که موجب افول هژمونی امپریالیسم و در نتیجه تکاپویش برای «بازیابی هژمونی» شده بود، دست حسن روحانی و دولتش را در پوست گردو گذاشت؛ این بار آمریکا به صورت یک‌طرفه برجام را فسخ کرد، زیرا آن مرهمی که به دنبال درمان سرگیجه‌ی آمریکایی‌اش بود را از آن نیافته بود. با این توصیف پس از شکست پروژه‌ی ۸۸، ترامپ راه مذاکره را نیز بست.

با وقوع اتفاقات دی ۹۶ و آبان ۹۸، مؤلفه‌ی نوینی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که به‌تمامی متفاوت از وضعیت‌هایی بود که جنبش‌ها و روی‌دادهای سابق را به عرصه می‌آورد. فرودستان و زحمت‌کشان بدون هیچ افق و حمل معنای مشخصی، اعتراض و خشم خود را در خیابان بروز دادند و بورژوازی کما فی‌التاریخ بی‌رحمانه آن‌ها را سرکوب کرد. خیزش‌هایی که از سوی ما «بی‌پیرایه» نامیده شدند و برای امتدادشان دو افق متصور شدیم: انهدام بی‌معنای اجتماعی بلافصل و گشودن امکان مبارزه‌ی طبقاتی اعتلایابنده برای بعدش. انهدام را خود کارکرد نیروهای متضاد دخیل در وضعیت در دستور کار تاریخ گذاشته‌اند و با هردم پیش‌روی خود واقعیت ما را به آن نزدیک‌تر می‌کند. مبارزه‌ی طبقاتی اما، مستلزم تئوری و عملی بود که از شرایط مشخص استنباط شده باشد. آن امری که ما بدان دست گذاشتیم «کار حوزه‌ای» بود، مفهومی که محتوایش عبارت بود از کنارزدن میل به سرنگونی کور، و هم‌زمان پی‌گیری مبارزه‌ی طبقاتی در حوزه‌ها. به‌زعم ما این فقط کار حوزه‌ای بود که می‌توانست در عصر رو به تاریکی افول، در جغرافیای سیاسی‌ای نظیر ایران که مهر انهدام بر پیشانی‌اش خورده است، هم از انهدام جلوگیری کند و هم مبارزه‌ی طبقاتی را به‌پیش راند.

وقایع اخیر دقت و صحت تئوری و عمل خط کمونیستی را در زمینه‌ی شناسایی صحیح گرایش‌های تاریخی به ما نشان داد. طرح افق انهدام اجتماعی برای ایران که شاید زمانی انتزاعی و دور از ذهن می‌نمود، صدای پایش از خیابان‌های زاهدان، سقز، مهاباد، ارومیه و ... به گوش می‌رسید و در خیابان‌های برلین و لس‌آنجلس بالفعلی‌اش را می‌نمایاند.^۲ امروز به‌طور واضح می‌توان از انضمامیت امر انهدام اجتماعی سخن به‌میان آورد. برای لای‌روبی مسیر مبارزه‌ی طبقاتی، باید شناخت دقیقی از انسدادها و جنس گل و لای‌ها داشته باشیم. این متن تلاش خواهد کرد تا با بررسی یکی از همین گل و لای‌ها و هم‌چنین یکی از بالقوه‌بالفعل‌ترین نیروهای کارگزار انهدام در ایران، ابزاری به‌دست دهد تا حداقل در نسبت با یکی از نیروهای دخیل در وضعیت، با توضیح دقیق‌تری با مقوله‌ی انهدام اجتماعی در ایران برخورد کنیم.

پان‌ترکیسم، در کنار سایر هم‌زادان قومی‌اش، یکی از خطرناک‌ترین و بالقوه‌ترین نیروها برای پیاده‌نظامی امپریالیسم و پیش‌برنده‌ی انهدام اجتماعی در ایران است. متن با بررسی کوتاه سیر تکوین دولت‌مملتها، بستر بروز قومیت‌گرایی در تاریخ

^۲ پادروا بودن سرنگونی طلبان را تصویر هوایی تجمع برلین که از بالا شبیه هواپیما بود و قند در دلشان آب کرد، نشان می‌دهد. اگر آن روز پای‌شان بر روی زمین آن خیابان بود، می‌توانستند خیل پرچم‌ها و گروه‌های رنگارنگ مخالف هم را ببینند که برای له‌کردن پرچم یک‌دیگر و تهدید یک‌دیگر سر و دست می‌شکستند.

سرمایه‌داری را توضیح داده است و سپس با بررسی سیر تکوین و تطور این جریان ارتجاعی در ایران، به معرفی جهت-گیری‌های عمده‌ی این جریان و فعالیت تاریخی‌اش پرداخته و استعدادهای و امکاناتش را در پیاده‌کردن انهدام اجتماعی در ایران نشان خواهد داد.

سرمایه‌داری و تکوین دولت-ملت‌های غربی

تفکیک نوع بشر به ملت‌های مستقل ضرورتی اقتصادی است.

(مولیناری، اقتصادسیاسی‌دان لیبرال بلژیکی)

سرمایه‌داری شیوه‌ی تولیدی است مبتنی بر استثمار، شیوه‌ای که از دل تضادهای فئودالیسم برخاسته و به‌قول مارکس تضادهای طبقاتی را ساده کرده و جامعه را بیش از پیش به دو اردوگاه متخاصم تقسیم کرده است. سرمایه‌داری برخلاف شیوه‌های تولید پیشین، استثمار را نه از روی جبر آگاهانه، بلکه از روی روابط اجتماعی‌ای که شکل می‌دهد پیش می‌برد. در سامان‌یابی جامعه بر اساس مقتضیات این شیوه‌ی تولید است که انسان آزاد می‌شود تا ذیل روابط تولیدی جای‌گاهی را اشغال کند. طبقه‌ی کارگر که برای تهیه‌ی معاش چاره‌ای جز فروش نیروی کارش ندارد، ناگزیر وارد رابطه‌ای می‌شود که در مقابلش سرمایه‌دار صاحب ابزار تولید قرار دارد. این رابطه‌ی اُس و اساس جامعه‌ی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و در دل خودش تضادی را حمل می‌کند که در صورت آشکارگی‌اش نیرویی بنیان‌کن آزاد خواهد کرد. این رابطه منعقد می‌شود تا ارزش خلق شود و استثمار از خلال غصب ارزش اضافی از طبقه‌ی کارگر رخ دهد، تا در نهایت به سود برسیم و سرمایه؛ که همانا سرمایه چیزی نیست جز ارزش خود-ارزش‌افزا. مسلم است که این رابطه در ذهن یا روی کاغذ برقرار نشده و حکمی انتزاعی نیست. انعقاد این رابطه بایسته‌ها و شرط‌ها و پیش‌شرط‌هایی دارد که روندها و نیروهای پیش‌ران تاریخ شکلش می‌دهند. این که این رابطه شکل بگیرد تا سرمایه‌ای هم به‌میان آید، مستلزم پیدایی طبقه‌ای است که چیزی جز کالای نیروی کار برای فروش ندارد. سوژه‌ای که ذیل یوغ روابط فئودالی قرار دارد هرگز توان اعاده‌ی چنین کارکردی برای این رابطه را نخواهد داشت، پس قید و بندها باید زدوده شوند تا این نیرو آزاد شود و چرخ استثمار و ارزش‌افزایی به کار بیفتد. بورژوازی در حرکت تاریخی خود به سمت تبدیل شدن به تنها طبقه‌ی حاکم بر جامعه، برای کشیدن توده‌ها به پای چنین رابطه‌ای با موانع بسیاری روبه‌رو بوده است که در هر سطح انکشاف تضادها و نیازمندی‌های نوینش، ناگزیر از نابودی آنها، بازآرایی یا پدید آوردن اشکال نوین روابط شده است. از آن جمله است به‌میان آمدن شکل نوینی از چارچوب قلمرویی-سیاسی به نام دولت^۳ و تأسیس عنصر نوین هویتی‌ای به نام ملت.

^۳ منظور دولت مشخص سرمایه‌داری است.

سرمایه در روند حرکت منطقی-تاریخی‌اش، برای پرولتریزه کردن تمام و کمال آحاد مردمی که ذیل مناسبات پیشین در بودوباش بودند و هم‌چنین پیش‌برد انباشت اولیه، موجودیتی را تأسیس می‌کند که دولت-ملت می‌نامیم. نتیجه‌ی این فرآیند برای رعیت^۱ کنده‌شده از زمین و مناسبات خویشاوندسالارانه، و تبدیل شدن به سوژه-شهروند مبتنی بر جامعه‌ی مدنی خواهد بود. جامعه‌ی مدنی سرمایه سلطه‌ی دیگری را نفی حقوق طبیعی‌اش می‌فهمد، و بدین ترتیب دولتی که نتواند خود را بازنمای ملت نشان دهد را خلاف طبیعت جامعه مدنی و حقوقش ارزیابی کرده و علیه آن می‌شورد. بنابراین در دوره‌ی سرمایه‌داری هیچ دولت سرمایه‌دارانه‌ای نمی‌تواند بدون بازنمایی تقریباً تام و نتیجتاً انتزاعی از ملت‌اش برای دوره‌ای طولانی بپاید. این بازنمایی انتزاعی درون دولت و پوشاندن تضادهای طبقاتی از طریق یک هویت فرهنگی-تاریخی، از منظر هژمونی^۲ برای سرمایه و دولت‌ش کلیدی‌ست؛ هژمونی سیاسی طبقه‌ی سرمایه‌دار از نقطه‌ای در تاریخ آغاز می‌گردد که دولت بورژوازی قادر می‌گردد تا طبقه‌ی کارگر را به‌عنوان بخشی از شهروندان خود با حقوقی برابر با سایرین بازشناسی کند. از این به بعد است که افراد خود را در قامت نوین شهروند با هویت مشخص ملی بازخواهند شناخت تا یکی از اساسی‌ترین شرط‌های هژمون شدن سرمایه محقق شود. تکوین دولت-ملت، با تغییراتی که در اجتماع ایجاد می‌کند، فضای عمل ارزش را به‌مدد احداث بازار، ارز ملی، زبان رسمی (یا واحد)، راه، سیستم آموزشی واحد، قوای نظامی و ... گسترده می‌کند. دولت تکوین می‌یابد تا وجود سرمایه‌های متعدد در درون مرزها ممکن گردد، به‌عبارت دیگر، بدون دولت، پی‌گیری سود، سرمایه‌داران منفرد را رودرروی هم قرار داده و دست آخر به ریختن خون هم‌دیگر واخواهد داشت. هم‌چنین دولت به‌گونه‌ای تکوین یافته تا حافظ امنیت سرمایه باشد؛ زیرا بدون امنیت، سرمایه نمی‌تواند تا سر کوجه رفته و برگردد.

روند تکوین دولت-ملت‌ها در سطح پدیداری، ابتدا در اروپا و در ارتباط با تکاپوی بورژوازی برای غلبه بر فئودالیسم و قید و بندهای ناشی از آن آغاز گشت. روندی که از دهه‌های میانی قرن ۱۷ در انگلستان آغاز شده بود و نقطه اوج خود را در انقلاب فرانسه یافت. در نتیجه‌ی تقلای بورژوازی برای گذار از مناسبت‌های فئودالی، انقلاب‌هایی رخ داد که انقلاب بورژوا-دموکراتیک نامیده شدند. در ادامه‌ی این انقلاب‌ها بود که تغییرات دموکراتیک و رادیکالی رخ داد که منجر به شکل‌گیری ملت، به مفهوم اجتماعی از شهروندان که در برابر قانون از برابری برخوردارند، شد. بدین‌صورت، ترتیب ساختاری ملت^۳ سبب‌ساز زدایش قید و بندهایی شد که می‌توانست از ورود رعایا به صفوف پرولتاریا و به‌طور کلی به درون مناسبات سرمایه‌دارانه، ممانعت به عمل آورد.

بورژوازی در غرب برای نیل به قدرت، در هر گام مبارزاتی، خود را سرشاخ با موانعی می‌دید که برای گذار از هر کدام آن‌ها، دست به عملیاتی می‌زد تا توده‌ها را در کنار خود و در برابر اشراف و فئودال‌ها به‌صف کند. از آن جمله بوده ایده‌ی ناسیونالیسم، و تعلق به یک ملت واحد. این ایده حین انقلاب نیمه قرن هفدهم و انقلاب درخشان انگلیس تکوین یافت، پس از انقلاب آمریکا و فرانسه در قرن هجدهم گسترش پیدا کرد و سپس توسط جنگ‌های ناپلئونی که منجر به فروپاشی امپراتوری مقدس روم گشت، در سراسر اروپا مطرح گردید. پیش‌رفت این وقایع در بستری از مبارزه‌ی طبقاتی شکل می‌گرفت که توانایی توده‌گیر کردن ایده‌ی وحدت ملی را در خود داشت. از آن پس بود که برای مثال، ما با جنگ‌های

وحدت ایتالیا و یا وحدت آلمان طرف هستیم. تداوم این پروسه بود که اروپا را از دولت-شهرها یا دولت-فئودال نشین‌های متحد، به کشورهایی با تمایزات و مرزهای مشخص ملی رهنمون شد و تقسیم کرد.

تکوین دولت-ملت‌های غیرغربی

رشد اقتصادی در سده‌های شانزدهم تا هجدهم با تکیه بر دولت‌های سرزمینی پدید آمد؛ دولت‌هایی که هریک از آن‌ها در مقام کلی واحد سیاست‌های مرکانتیلیستی را دنبال می‌کرد.^۴

این تحولات در مناطق غیراروپایی با تفاوت‌هایی اساسی پیش رفت. در جغرافیاهایی نظیر ایران، عثمانی، هند و ... که برخلاف اروپا در آن به‌جای فئودالیسم، شیوه‌ی تولید آسیایی غالب بود، چنین مناسباتی موجب شکل‌گیری امپراتوری‌هایی پدرسالار می‌شد که دائماً بر سر قلمرو، مرتع و منابع آبی باهم در نزاع بودند. نزاع‌هایی که با لشکرکشی‌های بزرگ و ائتلاف‌ها و اتحادهای گوناگونی همراه می‌شد و به روایت ابن خلدون، قبیله/قومی را به‌جای قبیله/قوم دیگر بر سر کار می‌آورد. از این دست بود، لشکرکشی‌ها و مهاجرت قبیله‌های ترک اغوز به همراه سلجوقیان به داخل فلات ایران و آناتولی، یا حمله‌ی مغول‌ها که از کره تا روسیه و ایران و شام، تمامی حاکمیت‌های سابق را برانداخت. امپراتوری‌هایی که بر مبنای دست‌یابی به مراتع و یا منابع آبی بنا می‌شدند، نه درکی از ملیت داشتند و نه ملت! این فقط و فقط منابع، مراتع و خراج و در برخی موارد زنان زیباروی بود که موجب جنگ‌ها می‌شد.^۵ زندگی دهقانی در پیوستگی تام و تمام با زمین، گروه‌های خودبسنده‌ی تولیدی را به صورت کمون، خانوار و یا قبیله پدید می‌آورد. گروه‌هایی که جز ارتباطی تصادفی و گذرا ارتباطی با گروه‌های خارج از خود نداشتند. این دلیلی بنیادین برای عدم وجود هویت ملی بوده است. هم‌چنین در دوران فئودالیسم حاکمیت سیاسی به‌طور مستقیم با طبقه‌ی حاکم اقتصادی گره می‌خورد. رابطه‌ی میان ارباب فئودال و دهقان از همان ابتدا به‌واسطه‌ی سلطه و کنترل مستقیم ارباب بر رعیتش است که ممکن می‌شود. از این جهت حاکمیت که نماینده‌ی طبقه‌ی حاکمه است نه می‌خواهد و نه می‌تواند که خود را نماینده‌ی ملت بداند، بل که بر او لازم است تا حکم خود را بر محکومان و رعایای زیر دستش فارغ از تمایلات آن‌ها حاکم کند. چنین امری با برابری جای‌گاه خدا و حاکم ذیل خدا-حاکم ممکن و ایده‌آلیزه می‌شده است.^۶ بدین ترتیب رعایا هیچ

^۴ ملت‌ها و ناسیونالیسم پس از ۱۸۷۰، اریک جی. هابسبام، ترجمه‌ی مهدی صابری، نشر چرخ، صفحه‌ی ۳۳.

^۵ فقط شیدان قوم‌گرا می‌توانند، هم‌زمان به تیمور گورکانی فخر بفروشند و از آن طرف بایزید ایلدیریم را به‌عنوان افتخار جهان ترک معرفی کنند. بی‌آن‌که بگویند تیمور، بایزید را در قفس کرد و زانش را پیش‌کش سپاهیان. از این مثال‌ها فراوان داریم، اما ذهن تک‌بعدی یک قوم‌گرا که هرگز درکی از قوانین و فرآیندهای تاریخی ندارد، نمی‌تواند دشمنی دو حاکم ترک را درک کند و تلاش می‌کند تا این مسائل را بپوشاند.

^۶ اربابان فئودال نایبان خدا-حاکم بر روی زمین بودند. بر چنین بستری ادیان هرچند عموماً از دل و بر بستر مبارزه‌ی طبقاتی از درون توده‌ها رشد می‌کردند اما در نهایت بدل به پرچم یک ارباب یا حاکم می‌شدند. گردن‌نهادن به حکم آن دین معادل گردن‌نهادن به حکومت یک پادشاه ارزیابی می‌شد و اختلاف این یا آن دین در عمل اختلاف رعیت این یا آن پادشاه شدن بود. دین با چیره‌شدن این یا آن کشورگشا که متعلق به

بازنمایی‌ای درون حاکمیت نداشتند و در نتیجه آن‌چه که نزد این سوژه‌ها وطن خوانده می‌شد اصلاً مضمونی سیاسی نداشته است. طبیعتاً در چنین دوره‌ای نمی‌توان از ملت یاد کرد. امپراطوری‌های عظیم کوروش یا اسکندر دولت نبودند و ملتی هم نداشتند، بل که اختلاط‌های تصادفی و کم‌ارتباط دسته‌جاتی بودند که انفصال و اتصال آن‌ها وابسته به موفقیت و یا شکست این یا آن کشورگشا بود. حتی در صورت پیروزی کشورگشا هم هیچ پیوستار عمیق اقتصادی و اجتماعی رخ نمی‌نمود بل که تنها محیط‌های روبنایی و اداری واجد قسمی یکپارچگی می‌شد. از این‌رو هیچ پیوستگی قابل ملاحظه و مداومی در سطح روابط اجتماعی و اقتصادی خارج از گروه‌های عمدتاً خودبسنده موجود نبود. میان دهقان و ارباب‌اش هیچ برابری هرچند قانونی یا صوری وجود نداشت بل که رابطه‌ی آشکار میان آن‌ها سلطه‌ی یکی بر دیگری بود. برای اکثر سوژه‌های پیشاسرمایه‌داری وطن عبارت بود از آن‌جایی که چشم بر جهان می‌گشودند و نقش ملت را همان قوم/قبیله و طایفه‌ای برمی‌گرفت که فرد از ابتدا عضو آن می‌شد؛ هرچند در برخی موارد هویت‌بایی‌هایی مبتنی بر دین، تعلق فرقی، شمایل مقدس و یا مقاومت علیه نیرویی خارجی نیز عمدتاً در میان نخبگان دیده می‌شد.^۷

این روند ادامه داشت تا سرریز سرمایه‌ی مالی مرکانتیلیستی و استعمار پی‌آیندش، ورود سرمایه به این مناطق و هم‌چنین جذب آن‌ها در تجارت جهانی، تکانه‌هایی بر مناسبات پیشین، که شیوه‌ی تولید آسیایی نامیده می‌شد، وارد آورد و این مناسبات را به شیوه‌ی نوینی آراست تا در متن بازرگانی اجناس انبوه، سیمایی شبیه به فئودالیسم غربی به خود گیرند. این تغییر در مناسبات، در نهایت موجب تضعیف بنیان‌های دولت‌های پادشاهی گشته و زمینه‌ساز شکل‌گیری بورژوازی کمپرادور یا وابسته را ایجاد کرد. این فرآیند در جغرافیای سیاسی ایران از زمان صفویه^۸ شروع شده و در دوره‌ی ناصرالدین شاه غالب می‌شود؛ چنان‌که از آواتیس سلطان‌زاده داریم:

در عرض این ۲۵ سال، پیش‌رفت‌های اقتصادی بسیار بزرگی در ایران به‌وقوع پیوسته بود. فرآیند فروپاشی اشکال اقتصاد طبیعی و ریشه‌دواندن روابط پولی-کالایی در کشور، در برابر سلسله قاجار -در عین این‌که زندگی اقتصادی کشور با گام‌های سریع پیش می‌رفت- مسائلی را مطرح می‌ساخت، که شاه قدرت حل آن را در خود نمی‌دید. چنان‌که همه می‌دانند، تغییر راه‌های تجاری جهانی و، به‌ویژه، کشف راه دریایی به هند، باعث رکود بسیار عمیق اقتصاد ایران -که زمانی شکوفا شده بود- [گشت]. ایران که در آن زمان، مهم‌ترین راه تجاری رابطه‌ی بین شرق و غرب بود در اوضاع و احوال بسیار وخیمی قرار گرفت و تا چند قرن نتوانست از زیر این ضربه‌ی مهلک قد راست کند. شرایطی که ایران را به مدار اقتصاد جهانی کشاند، از آغاز سال‌های ۸۰ سده پیش، -یعنی پس از تصرف ماورای قفقاز و ترکستان توسط تزاریسیم روسیه و تأسیس خط آهن تا مرزهای ایران و انکشاف اقتصاد ماورای

این یا آن قبیله بود، تغییر می‌کرد و ثباتی اساسی ورای حاکمان نداشت. در نتیجه ادیان هم نه محملی برای ایجاد یک برابری صوری در میان رعایا و اربابان بل که در جهت تضمین حاکمیت یک ارباب بر رعایا بود که عمل می‌کردند و همین گونه هم به‌نظر می‌رسیدند.

^۷ فصل دوم کتاب «ملت‌ها و ناسیونالیسم پس از ۱۷۸۰» اثر اریک. جی هابسبام مفصلاً به این امر پرداخته است؛ لذا خواننده برای کسب آگاهی بیش‌تر در این زمینه به این کتاب مراجعه نماید.

^۸ رجوع کنید به نامه‌ی شاه صفی به پادشاه هند، موجود در فضای مجازی.

قفقاز به‌خصوص، صنایع باکو و تمام روسیه- به‌وجود آمد. روسیه نه تنها متقاضی بزرگ فرآورده‌های کشاورزی ایران بود، بل‌که، به‌راه ترانزیت میان ایران و کشورهای اروپا نیز مبدل گردید ... طبیعی است که چنین رشد سریعی در تجارت خارجی فرآیند فروپاشی اشکال اقتصاد طبیعی را شدت می‌بخشید.^۹

گفتیم که ورود ممالک غیراروپایی نظیر ایران به مدار سرمایه‌داری از دوره‌ی تفوق امپریالیسم مرکانتیلیستی به سردمداری هلند آغاز گشت. پروسه‌ی افول امپریالیسم هلند و عروج امپریالیسم بریتانیا، و تکامل روند حرکت سرمایه و توسعه‌ی نیروهای مولده، کم و کیف روابط دول غربی با ممالک دیگر را نیز دچار دگرگونی کرد. در طول این پروسه بورژوازی کمپرادوری شکل گرفته بود که برای ارضای حوایجش، از جمله پیش‌برد انباشت اولیه، نیازمند دولتی واحد، متمرکز و سراسری‌گرا بود. پاسخ این گرایش را امپریالیسم نظام‌مند بریتانیا پیش می‌گذاشت. این امر رابطه‌ای دوسر بُرد بود؛ زیرا هم بورژوازی وابسته‌ی داخلی برای تأمین مایحتاج اولیه‌ی دول امپریالیست و در نتیجه انباشت سرمایه، نیازمند راه، امنیت و قانون بود، و هم امپریالیسم. ابتدا این ایده از سمت اقشار پیش‌روتر بورژوازی یعنی روشن‌فکران از خارج برگشته مطرح شده و سپس در نقطه‌ی فرازین خودش نهضت تنظیمات را در عثمانی و یا انقلاب مشروطه را در ایران به ارمغان آورد.

ملت‌سازی، بورژوازی ایران و پان‌ترکیسم

پس از پیروزی مشروطه بقایای طبقات ارتجاعی و روحانیت هم‌بسته با آنان، در تضاد با آن قرار گرفتند. این تضاد نزاع‌هایی را دامن زد که نتیجتاً به زوال قاجاریه انجامید. با وقوع انقلاب اکتبر در شمال و تشدید جنبش‌های رهایی‌بخش در اقصی نقاط ایران از جمله آذربایجان و گیلان، ضرورت گذار از سلطنت پوسیده‌ی قاجار، هم در میان روشن‌فکران بورژوازی که به تأسی از ایتالیا و آلمان به‌دنبال دیکتاتوری مصلح بودند و هم از سوی امپریالیسم بریتانیا حس می‌شد. قاجاریه کنار رفت و رضاخان با سرکوب نیروهای متخاصم پراکنده‌ی موجود، قدرت را در دست گرفت. پروسه‌ی تکوین اساسی دولت‌ملت مدرن، که یکی از استلزامات اساسی برای انباشت بدوی بود، در دستور کار قرار گرفت. رضاخان در صدد این بود تا جغرافیایی کثیرالهییه را با همه‌ی تضادهای ساختاری-تاریخی‌اش اعم از فرق، طوائف و قبایل که هرکدام به نوعی تابع صرف امور خود بودند، به ملتی مدرن تبدیل کند.^{۱۰} یکی از سطوحی که باید در روند مدرنیزاسیون شکل می‌گرفت، ملت و ملیت بود؛ ملیتی که به‌مثابه عنصری هویتی مبتنی بود بر شناخت و بازشناسی خود و دیگری؛ به‌عبارت دیگر دیالکتیکی از سلب و ایجاب.

ژئوپلیتیک ایران مسائلی را در بُعد ملیت‌سازی بر بورژوازی تحمیل می‌کرد که ناچار بود ایجابش را از سلب آن‌ها نضج دهد. از آن جمله بود پان‌ترکیسم مستعمل بورژوازی ترکیه‌ی جدید و پان‌عربیسم در حال رشد اعراب. از این دو رقیب و تهدید، پان‌ترکیسم به‌واسطه‌ی کثرت و جای‌گاه تاریخی اقوام ترک در ایران از اهمیت به‌خصوصی برخوردار بود.

^۹ انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان، آواتیس سلطان‌زاده، فریدون کشاورز و خسرو شاکری، صفحه ۸.

^{۱۰} برخلاف مجیز‌گویان سلطنت می‌دانیم که این مسأله نه از درایت رضاخان که تحمیل شرایط مادی-تاریخی آن زمان بود. رضاخان مأمور بود تا مسیرهای انباشت را که به‌وسیله اقوام و قبیله‌ها مسدود شده بود را لای‌روبی کند.

برای روشن شدن این که پان ترکیسم از کجا آمد و چرا برای بورژوازی ایران مهم بود تا در برابرش تمهیداتی بی‌اندیشد، باید شرحی مختصر از شکل گیری این ایده داشته باشیم. همان طور که گفتیم بر بستر فتوحات ناپلئونی، ایده‌ی ناسیونالیسم در میان ملل تحت سیطره‌ی عثمانی به‌ویژه در بخش اروپایی گسترش یافت و هر کدام از این ملت‌ها به دنبال رهایی از بند عثمانی رفتند. روشن فکران عثمانی در نتیجه‌ی روند رو به زوال امپراتوری عثمانی، برای نجات امپراتوری ابتدا دست به دامان ایده‌ی پان اسلامیسم شدند که فرجی در کارشان رخ نداد و با رشد ملی‌گرایی عربی در میان اعراب، به سراغ ایده‌ی پان تورانیسم رفتند.^{۱۱} بعدها پان تورانیسم به شکل پان ترکیسم^{۱۲} مطرح شد که هدفش جلب توجه عثمانی‌ها به ترک‌های بیرونی یعنی ترک‌هایی که در ایران و روسیه بودند، شد. این ایده‌ها به صورت متشکل خود را در "حزب اتحاد و ترقی" و به رهبری انور پاشا و طلعت پاشا و در جنبش ترکان جوان نشان داد که عبدالحمید دوم را به زیر کشیده و عثمانی را در اتحاد با آلمان وارد جنگ جهانی اول کردند. در جریان جنگ جهانی انور پاشا توسط سازمانی که به "تشکیلات مخصوصه" معروف شد، به تبلیغ پان ترکیسم در میان ترک تباران ایران، روسیه، افغانستان و هند می‌پرداخت. هم در این زمان بود که پان-ترکیستی از تاتارهای روسیه، به نام یوسف آق چورالی، از چین تا دانوب را ملتی واحد می‌نامد یا در مورد دیگر "مساواتی" ای به نام قزاقیگف، حکم به اخراج ارامنه و یونانی‌ها از قلمرو ترکیه می‌کند. در سال ۱۹۱۰، "حزب اتحاد و ترقی" با صراحت اعلام می‌دارد که «ترکیه متعلق به ترک‌هاست». در موردی دیگر، در خلال جنگ حزب اتحاد و ترقی از متحدین آلمان خود درخواست واگذاری دشت‌های آسیای میانه و قزاقستان را داشت و در صدد ایجاد دولت در اطراف ولگا و احیای خان نشین‌های کریمه بود. طرف آلمانی نیز در پاسخ خود را متعهد به سامان دادن مرزهای شرقی ترکیه و قفقاز دانسته تا راه تماس ترکیه با ترک‌های آسیای میانه هموارتر گردد. حرکات مودیان‌های پان ترک‌ها به این جا خلاصه نمی‌شود. آن‌ها پس از قتل عام ملیونی ارامنه در شرق، شورشی را در همکاری با امپریالیست‌ها و ارتش سفید و خان‌های مرتجع آسیای میانه سامان دادند که به "باسماچی‌ها" معروف است. آن‌ها برای مبارزه با اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی که حکومتی نوپا بود، از هیچ کاری دریغ نکردند، حتی کشتن احشام و سوزاندن محصولات. اصلی‌ترین ایدئولوژی آن‌ها برای چنین جنایاتی پان ترکیسمی بود که انور پاشا با خیانت به کمینترن در میانشان کارگذاری کرده بود.

در جنگ جهانی ارتش عثمانی به بهانه‌ی سرکوب آشوری‌ها و ارامنه وارد آذربایجان می‌شود و حکومتی وابسته توسط مجدالسلطنه افشار اورومی را در این منطقه برپا می‌کند. روشنفکران بورژوازی آذربایجان نظیر شیخ محمد خیابانی به

^{۱۱} پادشاهان عثمانی خود را ترک معرفی نمی‌کردند و از واژه‌ی ترک بیش‌تر در معنای اطلاق به افراد بی‌دست‌وپا استفاده می‌نمودند. در مواردی هم برای تحقیر هم به یک‌دیگر ترک خر می‌گفتند؛ از جمله نامه‌ی سلطان سلیم به شاه اسماعیل که او را ترک خر خطاب می‌کند. این ایده که عثمانی‌ها ترک بوده و با مردمان شمال غرب ایران و جنوب روسیه از یک ملت هستند را کارمندان شرق شناس وزرات امور خارجه‌ی امپراتوری بریتانیا مانند آرمین وامبری و یا دیوید آرتور لملی در میان عثمانی‌ها مطرح کردند تا از این حربه برای ضربه‌زدن به رقیب خود یعنی روسیه‌ی تزاری بهره جویند.

^{۱۲} ضیا گوک‌آلپ اصلی‌ترین نظریه‌پرداز پان تورانیسم که نقش اساسی‌ای در پاکسازی‌های نژادی رخ داده علیه ارامنه و یونانی‌ها داشت معتقد بود که در این زمینه سیاست ترکیه باید سه مرحله داشته باشد: مرحله‌ی کوتاه ترک‌گرایی، میان مدت اغوزگرایی (ترکان خراسان، آذربایجان، ترکمن‌ها، قشقایی‌ها، خورها) و نهایتاً پان تورانیسم.

مخالفت با آن‌ها برمی‌خیزند و در نتیجه توسط ارتش عثمانی از آذربایجان اخراج و به قارص تبعید می‌شوند.^{۱۳} عثمانی‌ها در این دوره اقدام به انتشار جریده‌ای به نام آذربادگان می‌کنند که سردبیری‌اش را دموکراتی به نام تقی رفعت برعهده داشت. دموکرات‌های آذربایجانی در پاسخ به این اقدام، تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که در نتیجه‌ی آن تقی رفعت به‌عنوان شخص ضدوطن از حزب اخراج شده و تکلم و تقویت زبان فارسی در حوزه‌های انتخاباتی در دستور قرار می‌گیرد. البته این اولین برخورد بورژوازی ایران با پان‌ترکیسم به‌عنوان رقیب نبود. از سال‌ها قبل روشن‌فکران بورژوا همواره خطر پان‌ترکیسم را گوش‌زد کرده و علیه این ایده می‌نوشتند. نشریه حبل‌المتین در سال ۱۲۹۷ در مقاله‌ای نوشت:

آیا سزاوار است که یک قسمت از اهالی ایران بدون هیچ علت و برهان خود را ترک بخوانند و اجساد اسلاف خود را ازین ادعای بی‌جا به سوزش آرند؟ آیا وقتی لفظ ایران برده شود چه مقصود در نظر می‌آید؟ مسلماً هیچ وقت از کلمه‌ی ایران ممالک ترک استنباط نمی‌شود. اگر جد و جهد نماییم که در آذربایجان لسان ترکی و ادبیات آن زبان شایع گردد خدمتی به وطن کرده‌ایم؟ نه والله، بل که هرچه در این باب جاهد شویم اقدام بر ضد وطن شده و این تعقیب جاهلانه نفوذ عثمانی را در آن سامان زیاد تواند گردانید. چه بدیهی است اگر ما بخواهیم در ترکی آذربایجانی ایجاد ادبیات نمائیم باید اقتباس از عثمانی‌ها کنیم زیرا ترکی آذربایجانی به خودی خود دارای ادبیات نیست و هیچ عاقل وطن‌پرست رضا نمی‌دهد که بهترین نواحی ایران از حیث لسان و ادبیات در تحت نفوذ آل عثمان قرار گیرد.^{۱۴}

از جمله وقایع مهمی که برخورد بورژوازی آذربایجان با مسأله‌ی پان‌ترکیسم را در آن وهله خصلت‌نمایی می‌کند، مواجهه‌ی جنبش خیابانی با آذربایجان نامیدن مناطق شمال ارس توسط پان‌ترکیست سابقاً سوسیال‌دموکراتی به‌نام محمدامین رسول‌زاده^{۱۵} بود. خیابانی به شدت با این مسأله مخالفت ورزیده و مناطقی از آذربایجان که در کنترل قیام بود را «آزادستان» می‌نامد.^{۱۶} البته اعتراض به این مسأله از سوی نیروهای بورژوایی فقط مختص خیابانی نبوده و اکثر روشن‌فکران با آن به

^{۱۳} جریان قوم‌گرایی پان‌ترکیستی، هم نوری‌پاشا را به‌عنوان منجی جهان ترک می‌ستاید و هم خود را امتداد جنبش خیابانی می‌داند؛ خیابانی‌ای که به‌عنوان نماینده بورژوازی ایران‌گرای آذربایجان علیه پان‌ترکیسم بوده و به نشانه‌ی اعتراض علیه اعلام استقلال مناطق شمال ارس با نام آذربایجان، منطقه تحت امر خود را آزادستان می‌نامد. برای آشنایی بیشتر با عجز و حرکت ملی آذربایجان به نوشته‌ی زیر مراجعه کنید:

<https://www.eldeniz.com/ادرباره-حرکت-ملی-آذربایجان-دومان-ساوال/>

^{۱۴} خواننده برای بررسی بیشتر برخورد نشریات بورژوایی ایران با این مسأله می‌تواند به کتاب پان‌ترکیسم و ایران نوشته‌ی کاوه بیات مراجعه کند. ^{۱۵} رسول‌زاده مصداق بارز از عرش به فرش رسیدن در میدان سیاست است. او به‌معنای واقعی کلمه یک فاحشه‌ی سیاسی بود. این شخص که به نوعی در کنار رئیس‌جمهور ضدکمونیست و نئولیبرال آذربایجان ائلچی‌بیگ، پدر معنوی قوم‌گرایان آذربایجانی است، از سوسیال‌دموکراتی انقلابی، به پانترکیستی قهار، به حلقه به‌گوشی در اختیار امپریالیست‌ها، و سپس جاسوسی هیتلر عدول کرد. سرنوشت او باید برای هر قوم‌گرایی که روند تاریخ را با متر و معیار قوم و قبیله می‌سنجد، عبرت باشد. ترکیه، این قبیله‌ی قوم‌گرایان، هم در جریان حمله‌ی ارتش سرخ و هم بعد از آن به رسول‌زاده پشت کرد و او را آواره رها کرد تا دست آخر به دست‌آموز سازمان‌های جاسوسی ضدشوروی بدل گردد.

^{۱۶} تمامی این وقایع با سانسور و بایکوت رسانه‌ها و فعالین «حرکت ملی آذربایجان» مواجه است. آن‌ها هرگز در توضیح وقایع آن سال‌ها دقیق نمی‌شوند. برای آن‌ها تعلق قومی و قبیله‌ای شخصیت تاریخی فارغ از محتوی عملش کافی است، اگر دست‌آوردی داشت به‌خاطر خاک نخبه‌خیز آذربایجان و نژاد ترک است و اگر اشتباهی کرد تقصیر فارس‌هاست. برای مثال ۲۱ آذری که از سوی اینان به روز «دولت‌گرایی آذربایجان جنوبی» موسوم گشته، هرگز نمی‌گویند که چرا صدرش پیشه‌وری در روزنامه‌ای می‌نوشت که «آذربایجان جز لاینفک ایران».

مخالفت برمی‌خیزند؛ ملک‌الشعرای بهار در روزنامه‌ی نوبهار ۱۲۹۶ در اعتراض به این نام‌گذاری در مقاله‌ی مفصلی تحت عنوان «مساوات چیست و چه می‌گوید؟» می‌نویسد:

اخلاق آذربایجان مثل سایر ترک‌زبان‌های ایران یک اخلاق ایرانی-فارسی حقیقی بوده است و حس وطن‌پرستی-ایران‌دوستی به همراه آثار شهامت آباء و اجداد تبار آنان و به همراه ادبیات و تاریخ ایرانی در پشت لوحه‌های مکتب‌ها در آغوش مادرهای غزل‌خوان و در برابر آب و هوای قهرمان‌پرور ایران تاریخی با خون و فکر آنان سرشته است و فقط شباهت ناقص لغوی نمی‌تواند این زنجیره و رشته‌های محکم قومیت و این علائق ادبی را پاره کند؛ این قدرت را اعراب نداشتند. پس بدانید که اقوام دیگر هم نخواهند توانست.

در مواردی دیگر روشن‌فکرانی که بعدها در کنار رضاخان پایه‌های دولت مدرن سرمایه‌داری در ایران را گذاشتند اظهاراتی مشابه در رابطه با خطر پان‌ترکیسم و لزوم اتخاذ سیاستی ملی جهت مقابله با آن را گوش‌زد می‌کنند.

ترک‌ها خود را فوق سایر ملل و لأقل فوق ملل مشرق می‌دانند و نظری که درباره‌ی خودشان و سایر مشرق‌زمینی‌ها دارند، نظیر آن است که قبل از جنگ [جهانی اول]، آلمان‌ها نسبت به سایر اروپایی‌ها و ملل دیگر داشتند، یعنی خود را مستحق سیادت بر ملل مشرق می‌دانند و پس از آن که تفوق اقتصادی و علمی و صنعتی و تمدنی خود را مسلم کردند، درصدد برخواهند آمد که اگر به زور نباشد، به رضا و رغبت، سایر ملل مشرق را تابع و زیر بلیط خود قرار دهند و از حالا هواهای ملل اروپایی در سر دارند و اگر ما مثل گذشته غافل و خواب باشیم و ترک به پختگی و متانت کار کند، نظر به هم‌کیشی و مناسبات زبانی و نژادی و تمدنی و غیرها که در بین بوده و هست و می‌توان به وسیله‌ی تبلیغات و تدابیر دیگر قوت داد، این خطر ممکن است پیش بیاید.^{۱۷}

افرادی که به عقیده عجیب پان‌ترکیزم اعتقاد دارند ... شاید آگاه نباشند از این که این عقیده‌ی عجیب و مضحک لزوم احیای شاهنشاهی چنگیز و تبرئه مغول از هرگونه ناقص و مبالغه در عدد و کمالات مفاخر تاریخی قوم ترک به حد هذیان که مبنی بر انکار تمام روایات تاریخ و تحریف حقایق مسلمه بود، بیش‌تر ناشی از یک کتاب قصه‌مانندی بود که یک یهودی فرانسوی آن را تألیف کرده و در اوایل انقلاب مشروطیت عثمانی به ترکی ترجمه شده است ... عامه‌ی مردم بدبخت عثمانی خواص کم‌عمق و مفاخرجوی آن‌ها نیز با اعتماد به اینکه آقای لئون کاهون از علما و فلاسفه و محققین به‌نام اروپاست، در هر موردی به حرف‌های او استناد و استدلال و مبالغات او را هضم کردند و بدین طریق عقیده به علو نژاد ترک و تورانی مانند امراض وبایی انتشار یافت و به قفقازیه و ترکستان نیز سرایت کرد.^{۱۸}

تحت تأثیر این شرایط بود که پروژه دولت‌ملت‌سازی مدرن ایران، مجبور به واکنش به این هجمه شد. دولت بورژوازی ایران مجبور به تمهید اقداماتی از جمله، ممنوعیت تدریس سایر زبان‌ها و رسمیت‌یافتن زبان فارسی، تلاش‌هایی برای انکار

^{۱۷} مقالات فروغی، جلد ۲، تهران، انتشارات یغما، ص ۶۷.

^{۱۸} سید حسن تقی‌زاده، رشد اجتماعی و وسائل حصول آن در مملکت ما، تعلیم و تربیت مهر و آبان ۱۳۰۶، سال سوم، شماره ۷ و ۸ صفحه‌ی ۳۷۲ الی ۳۸۸.

ترک‌بودن آذربایجانی‌ها، تغییر نام اماکن تاریخی و طبیعی از ترکی به فارسی، توهین و تمسخر اقوام و ... شد تا بتواند رشته‌ی امور را از گسستن برهاند.^{۱۹} عامل مهم دیگر که از گرایش سرمایه به تمرکز برمی‌خواست، باعث شد تا الزامات توسعه‌ی مناطق مرکزی، عدم بهره‌مندی آذربایجان از منابع اقتصادی و عقب‌ماندگی آن نسبت به مرکز را در پی داشته باشد. این طبیعی بود که چنین اقدامات و مسائلی واکنش باشندگان شهری و بالاخص روشن‌فکران این دیار را برانگیزاند، نه به‌خاطر این که ظلمی مضاعف بر آذربایجان در نسبت با مناطق دیگر اعمال می‌شد، بل که بدین دلیل که تا چند سال پیش آذربایجان ولی‌عهدنشین بود و تبریز دومین شهر مهم ایران، ولی بعد از سلطنت رضاخان تبدیل به یکی از عقب‌افتاده‌ترین مناطق ایران شده بود. نارضایتی‌ای که چنین شرایطی در میان روشن‌فکران آذربایجانی ایجاد کرده بود، زیر خفقان و فضای سرکوب رضاخانی فرصت بروز نداشت. فرقه‌ی دموکرات منشی بود که بر این بستر ظهور کرد. از آنجایی که ظهور و به‌قدرت‌رسیدن فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با طرح مسأله‌ی «حکومت ملی آذربایجان» تبدیل به گرانی‌گاهی شد که بعدها قوم‌گرایی توانست با اتکال به آن نیرو بگیرد، بررسی تاریخی آن برای بحث حاضر بسیار مهم است. قوم‌گرایان سال‌هاست در تلاشند تا تأسیس فرقه‌ی دموکرات را در زمینه‌ای قومی نمایانده و دست‌آوردهای این حرکت سوسیالیستی را به نام خود مصادره کنند.

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخ جنبش کمونیستی ایران است. فرقه‌ی دموکراتی‌ها خود را ادامه‌دهنده‌ی راه خیابانی می‌دانستند با این تفاوت که این بار در سطح توده‌ای مسلح هستند و می‌توانند از آرمان‌های خود در مقابل امپریالیست‌ها، سرمایه‌داران و خوانین دفاع کنند. مسأله‌ی زمین و تقسیم آن و ظلم ملاکین از اهم مسائل آن زمان بود. پیشه‌وری در سخنرانی‌ای که به مناسبت توزیع اراضی خالصه در میان نمایندگان دهقانان داشت به صراحت اعلام کرده است:

با رهبری حزب‌مان، اراضی خالصه و زمین‌های دشمنان خلق را در میان دهقانان تقسیم کرده و شما را مسلح کرده‌ایم تا از زمین و آزادی‌تان مدافعه کنید. شما وظیفه‌ی بزرگی بر دوش دارید، حفاظت از زمین‌ها و آزادی‌ای که به‌دست آورده‌اید. امروز تمامی دهقانان ایران، از پیروزی‌های دهقانان آذربایجان الهام گرفته و به‌پا خاسته است. مرتجعین از این حرکت غضب‌ناک شده و خواهان برقراری اختناق‌اند. مبارزه‌ی بزرگی در ایران آغاز شده است. **دهقان آذربایجانی پیش‌آهنگ این مبارزه بوده و در صف اول مبارزه پیش‌خواهد راند.**^{۲۰}

^{۱۹} اتخاذ چنین سیاستی نه تنها مختص ایران نبوده بل که با مطالعه‌ی تاریخ جوامع به این نتیجه می‌رسیم که انتخاب یک زبان به‌عنوان زبان میانجی از سوی بورژوازی، مرحله‌ای مهم در تکامل نیروهای مولده بوده و به‌عنوان قانونی عام در تاریخ جوامع کار کرده است. برای مثال چنین سیاستی در فرانسه‌ی بعد از انقلاب با مشروط کردن شهروندی به پذیرش زبان فرانسوی، یا در ترکیه به شکل رسمیت زبان ترکی و اطلاق ترکان کوهی به کردها و یا کنار گذاشتن گویش چاکاوین از سمت ناسیونالیسم کروات به دلیل اشتراکش با صرب‌ها خود را نشان داده است.

^{۲۰} نسخه‌ی اصلی این سخنرانی به زبان ترکی بوده و در فضای مجازی به شکل ویدیو در دسترس است.

شرایط مادی‌ای که منجر به پیدایش فرقه شد بسیار مهم است. هم از این جهت که ادعای پوچ قوم‌گرایان مبنی بر قومی‌بودن این حرکت را برملا می‌کند و هم دهان عظمت‌طلبان و ایران‌گرایان را می‌بندد که آن را توطئه‌ی شوروی می‌دانند. به اختصار شرایط عینی‌ای که فرقه بر بستر آن شکل گرفت را شرح می‌دهیم.

نیروهای سیاسی مترقی در آذربایجان چنین ارزیابی‌ای از وضعیت و دلایل نارضایتی‌های موجود در دهه‌ی ۲۰ داشتند:

بعد از کودتای ۱۲۹۹، حاکمیت به دست رضاخان افتاد، در کشور حکومت متمرکز بورژوا-فئودال ایجاد شده و سیستم اداری-نظامی نوینی شکل داده شد. بنابر ضرورت‌های نظامی، راه‌آهن و جاده‌های شوسه احداث شد. برخی مؤسسه‌های صنعتی شکل گرفتند و استثمار زحمت‌کشان شدت گرفت. برای سرکوب مبارزه‌ی انقلابی زحمت-کشان از این امکانات نوین استفاده کردند.

رضاشاهی که تا دیروز وابسته به امپریالیسم بریتانیا بود، از اواسط سال‌های ۱۹۳۰، به فاشیست‌های آلمانی نزدیک شده و برای افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی انحصارات آلمانی شرایط را فراهم آورد. در سیاست داخلی نیز با تقویت روحیه‌ی شوونیستی، ستمی که بر اقلیت‌های غیرفارس اعمال می‌شد را افزایش داد. در زمینه‌ی احداث صنایع رفتاری تبعیض‌آمیز پیش گذاشته و در جهت آبادانی مناطق آذربایجان نه تنها تلاشی صورت ندادند که جلوی آن را نیز گرفتند ... برای مثال، از ۳۰ کارخانه‌ی تریکوتاژ فقط دو عددش در تبریز احداث شد و از کل سرمایه‌گذاری‌های دولتی در صنایع فقط ۲/۵ درصدش صرف آذربایجان و کردستان شد.

این سیاست‌ها باعث شد تا سرمایه‌ها از آذربایجان به سایر مناطق ایران بگریزند. در نتیجه‌ی این رفتار، در اوایل دهه‌ی چهل میلادی، بیش از ۸۰ درصد مردم آذربایجان، تحت روابط ارباب-رعیتی گذران عمر می‌کردند. شمار کارگران صنایع نیز بین ۴۵-۵۰ هزار نفر بود ... در آمارگیری‌های اوایل ۱۹۴۰ مشخص شد که از اهالی شهرهای بزرگ آذربایجان، ۷۷ درصد تبریزی‌ها، ۸۸ درصد اردبیلی‌ها و ۹۹ درصد زنجان‌ها ۱۰۰ درصد روستایی‌ها بی-سوادند.^{۲۱}

روزنامه‌ی «آذربایجان اولدوزو» درباره‌ی عدم انکشاف مؤسسات آموزشی در آذربایجان می‌نویسد:

شاهان، فئودال‌ها و امپریالیست‌ها، برای آن که بتوانند دهقانان را استثمار بکنند در گام نخست آن‌ها را بی‌سواد نگه می‌دارند. اگر دهقانان ما با معارف نوین آشنا بودند، دیگر آن لباس‌های مندرس و خانه‌های نم و تاریک را تحمل نمی‌کنند و برای آینده‌ای بهتر و با چشم و گوشی باز تلاش می‌کردند.

مسائل اساسی‌ای که در این دوره، گریبان زحمت‌کشان آذربایجان را گرفته بودند، یکی تعطیلی کارخانه‌های موجود به دلیل سیاست دوری از شوروی رضاخان بود که سبب شد صنایع به جنوب کشیده شوند تا در مسیر شمال جنوبی که برای

^{۲۱} این بخش ترجمه‌ای است از کتاب ترکی «فدایی‌لر»، لطفعلی اردبیلیان، صفحات ۱۴ و ۱۵، منتشره در فضای مجازی.

بهره‌گیری صنایع آلمانِ فاشیست ایجاد شده بود قرار گیرند؛^{۲۲} دیگری ظلم اربابان، رؤسای قبایل و ژاندارم‌ها بود که به منظور سرکوب حرکات انقلابی دهاقین و توده‌ها مسلح شده بودند.

نجف‌قلی پسیان درباره‌ی فضایی که در اواخر سلطنت رضاخان بر روستاهای آذربایجان حاکم بود می‌نویسد:

رسومات مزبور [بهره‌کشی] بر اصول ظالمانه‌ای قرار گرفته است، مثلاً به مالک اجازه می‌دهد هر وقت که بخواهد رعیت خود را به بیگاری وادار سازد و این رسوم رعیت را وادار می‌سازد در پایان هر سال زراعتی، مرغ و خروسی اضافی به مالک پیش کش کند.^{۲۳}

پس از اخراج رضاخان و گشایش فضا، بر چنین بستر پرتضادی نیروهای سیاسی فرصت بروز یافته و خود را در شکل انجمن‌ها و جراید متشکل ساختند. از آن جمله بود تشکیل «جمعیت آذربایجان» در شهریور ۱۳۲۰ که علیه جاسوسان فاشیست مستقر در آذربایجان که قصد خراب‌کاری علیه منافع شوروی را داشتند، فعالیت می‌کرد. در مرام‌نامه‌ی این سازمان «مبارزه علیه رشوه‌خواری، بی‌کاری، بهبود وضعیت دهقانان، تأمین ارزاق زحمت‌کشان شهری و جلوگیری از اقدامات خودسرانه‌ی مأمورین دولتی»^{۲۴} پیش گذاشته شده بود و در کنار آن «خواست رسمیت زبان آذربایجانی، توسعه‌ی فرهنگ و هنر، اعطای حقوق سیاسی به زحمت‌کشان و تقسیم اراضی»^{۲۵} به‌عنوان وظیفه‌ای در نظر گرفته شده بود.

با تشکیل حزب توده و گسترش سازمان‌های منطقه‌ای آن به آذربایجان، مبارزه‌ی توده‌ها رهبری سیاسی یافته و ذیل سیاست ضدفاشیستی حزب و بنابر مرام انترناسیونالیستی، به مبارزه با گروه‌ها و دسته‌جات فاشیست پرداخت. در نتیجه‌ی این امر، مبارزه‌ی طبقاتی در آذربایجان قدرت گرفت اما با کارشکنی وورکریست‌هایی نظیر یوسف افتخاری و خلیل انقلاب‌آذر که با پیش‌گذاشتن مبارزه‌ی اقتصادی و کنارگذاشتن سیاست کمونیستی، در مؤسساتی که به مبارزه‌ی شوروی در جنگ مدد می‌رساندند کارشکنی کرده و اعتصاب راه می‌انداختند، نیروی طبقه در مبارزه با فاشیسم تحلیل می‌رفت، تا این که در سال ۱۹۴۲ حزب توده دست به کار شده و «اتحادیه‌ی کارگران آذربایجان» را سازمان می‌دهد.

بعد از ورود متفقین به ایران در سال ۱۹۴۱، بنا بر اغتشاش به‌وجود آمده که صفوف ارتش را متزلزل کرده بود، سربازان ارتشی دهقان‌زاده همچنان مسلح باقی مانده بودند. این امر در روستاها، خود را به شکل مبارزات کور و انتقام‌جویانه‌ی دهقانان علیه فئودال‌ها نشان می‌داد که در نتیجه‌ی آن اکثر مناطق آذربایجان درگیر نزاع‌های پراکنده شده بود. روزنامه‌ی آذربایجان چنین گزارشی از وضعیت ارائه می‌دهد:

^{۲۲} بنابر آماری که در سال ۱۹۵۶ منتشر شده است، بیش از ۲ میلیون آذربایجانی مجبور شدند تا برای کسب نان از مناطق خود به نواحی مرکزی کوچ کنند: گزارش خلاصه‌ی سرشماری عمومی ایران در آبان ماه ۱۳۳۶، جلد اول، ص ۱.

^{۲۳} مرگ بود بازگشت هم بود، جلد ۱، نجف‌قلی پسیان، صفحه‌ی ۱۸.

^{۲۴} روزنامه‌ی آذربایجان، تبریز، ۲ بهمن ۱۳۲۰، نمره‌ی ۲۶.

^{۲۵} همان.

در روستای ملیک کندی محال عجب شیر واقع در ولایت مراغه، مرند، محال علمدار، محال یوردچوی اردبیل، در خلخال و اردبیل، قیام‌های پی‌درپی علیه مالکان رخ می‌دهد. دهقانان زمین‌های مالکان را در میان خود تقسیم می‌کنند. انبارهای غله‌ی آن‌ها را مصادره کرده و در میان فقرا تقسیم می‌کنند.^{۲۶}

در نبود رهبری سیاسی اما، این قیام‌های کور و خودبه‌خودی که فاقد پیوستگی بودند، به سرعت سرکوب می‌شدند. جعفر پیشه‌وری در مورد قیام دهقانان چنین می‌نویسد:

سرنگونی دیکتاتوری رضاخان، تمام طبقات اجتماعی را به تحرک واداشت. ظالم و مظلوم هر دو تلنگر خورده و به خود آمدند. از پس افتادن دیکتاتوری، چه باید کرد و از کجا باید شروع کرد و هم‌چنین کدامین مطالبه‌ی قانونی را سریع‌تر باید پی‌گیری کرد را نمی‌دانستند.

در این زمینه نیز حزب توده ابتکار عمل را در دست گرفته و با تشکیل «اتحادیه‌ی کارگران و دهقانان» سعی در متشکل‌ساختن مبارزات کارگران و دهاقین می‌کند. پیش‌رفت روزافزون مبارزه‌ی توده‌ها علیه استثمارگران، دولت را وادار به اتخاذ اعمال سرکوب‌گرانه علیه آن‌ها نمود. در نتیجه‌ی این امر در ۲۲ تیر ۱۳۲۳، با دستور دادور، استاندار آذربایجان و فرماندهی سرلشکر جوادی فرمانده لشکر سوم آذربایجان، به ساختمان اتحادیه‌ی کارگران واقع در تبریز حمله کرده و ۹ تن از کارگران را به قتل می‌رسانند. در نتیجه‌ی این اتفاق اعتماد کارگران به حزب توده و هم‌چنین هم‌بستگی داخلی‌شان افزایش یافت؛ به نحوی که در عرض یک سال اعضای تشکیلات از ۵ هزار نفر به ۴۴ هزار نفر افزایش یافت. در ادامه به‌منظور متحدنمودن تمامی نیروهای ضدامپریالیست به رهبری حزب توده و صدارت پیشه‌وری «جبهه‌ی آزادی» تشکیل شد که تمام روشنفکران و روزنامه‌نگاران را دور خود وحدت داد. این جبهه بیش از ۴۴ روزنامه یعنی نصف روزنامه‌های ایران را با خود داشت. در اثنای سال‌های ۲۳-۲۴ تشکل‌هایی نظیر کانون دموکراسی به رهبری خلیل پادگان که به حزب توده نزدیک بود، جمعیت «ضد فاشیست»، «دوست شوروی» و برخی دیگر برای مقابله با فاشیسم سازمان یافتند. در طرف مقابل هم مرتجعین بی‌کار ننشسته و دست به تشکیل سازمان‌هایی برای مقابله با تحرک انقلابی توده‌های آذربایجانی زدند. با کارگزاری سیدضیا، تشکل‌هایی نظیر «وطن»، «آتش»، «خورشید»، «خیریه»، «اشرف»، «اراده ملی» و برخی دیگر تشکیل شدند و این تشکل‌ها عمدتاً با عضوگیری در میان مالکین، ژاندارم‌ها و روحانیون در تلاش بودند تا در میان صفوف زحمت‌کشان نفاق افکنده و یا با ترور رهبران آن‌ها، مبارزات‌شان را زمین‌گیر کنند. برای مثال در تشکیلات «خیریه» و «اشرف» تمامی مرتجعین شهر میانه جمع شده بودند. برای برپایی این تشکل‌ها دولت ایران و هم‌امپریالیست‌ها از هیچ کمکی دریغ نمی‌کردند. در همین راستا «از سمت قوای امپریالیست و متحدین داخلی‌شان برای تسلیح فئودال‌ها، ۵۰ هزار قبضه تفنگ و مسلسل توزیع شده بود.»^{۲۷} در نتیجه‌ی همین اقدامات بیش از هزار تن از اعضای حزب توده کشته و یا زخمی می‌شوند. در میتینگی که حزب توده در «گلستان باغی» تبریز برگزار کرده بود، با فرمان فرماندار تبریز، محتشمی، بمب جاساز شده و در اثر انفجار یک کودک مرده و دو نفر زخمی می‌شوند. هم‌زمان با آن ۱۱ تن از زندانیان سیاسی تبریز را به اتهام فرار

^{۲۶} روزنامه‌ی آذربایجان، دوره‌ی سوم، شماره ۷۹۹.

^{۲۷} روزنامه‌ی ظفر، تهران، ۱۳۲۴، شماره ۱۲۸.

اعدام می‌کنند.^{۲۸} وضعیت در اقصی نقاط آذربایجان نیز به همین‌گونه پیش می‌رفت. ارتش به‌منظور سرکوب این مبارزات از مستشاران آمریکایی استفاده می‌نمود که این امر به نفرت توده‌ها از امپریالیسم می‌افزود، بالاخص که اقدامات سراسر متفاوت و سازنده‌ی ارتش سرخ را در آذربایجان از نزدیک مشاهده می‌کردند.

در همین شرایط اعتصاب بزرگی در زمستان سال ۱۳۲۳ از سوی کارگران تبریز صورت می‌گیرد که علاوه بر مخالفت دولت، سرمایه‌داران را وادار به گفت‌وگو می‌کند. مبارزه‌ی متشکل و منسجم کارگران سرمایه‌داران را به قبول مطالبات ۴۱ ماده‌ای آنان از جمله، ۸ ساعت کار روزانه، افزایش ۵۰ درصدی حقوق، حقوق برابر زنان با مردان در قبال کار برابر، مرخصی زایمان برای زنان و تخصیص امکانات برای ریشه‌کنی بی‌سوادی میان کارگران وادار کردند. با این پیروزی، اعضای اتحادیه به ۱۹ هزار نفر رسیده و اعتمادبه‌نفس بالایی در نبرد با امپریالیسم و متحدین‌اش، در میان طبقه‌ی کارگر شکل می‌گیرد. با گسترش مبارزه در میان طبقه، باز هم دولت طبقاتی با هدف سرکوب کارگران، به میتینگ ۴۰ هزار نفری کارگران که به مناسبت پیروزی انقلاب اکتبر شکل گرفته بود، حمله کرده و یکی از اعضای حزب توده را به قتل رسانده و چندی را زخمی می‌کند. در نتیجه‌ی این جنایت، فضای شهر ملتهب شده و اداره‌ی پلیس اشغال می‌شود؛ سرتیپ خسروانی به کنسول‌گری انگلیس پناهنده شده و سربازان سلاح‌ها را به زمین می‌گذارند. پس از این اتفاق طبقه‌ی کارگر شور و قدرتی مضاعف به‌چنگ آورد به‌گونه‌ای که در مراسم تشییع اسم‌علی‌خان امیری، عضو حزب توده، بیش از ۵۰ هزار نفر شرکت می‌کنند. به رهبری حزب، زحمت‌کشان سایر نقاط آذربایجان و بالاخص تهران نیز اقدام به برگزاری تظاهرات کرده و خواهان استعفای دولت ساعد می‌شوند.

در نتیجه‌ی همین فشارها، ساعد استعفا داده و امتیازات میل‌سپو لغو شده و نماینده‌ی آمریکا از آذربایجان اخراج می‌شود. پس از این امر، تظاهراتی در تمامی شهرهای آذربایجان برگزار می‌شود که تقاضای مجازات سیدضیا و طرف‌دارانش، بسته شدن تمامی تشکلهای وابسته به سیدضیا، آزادی زندانیان سیاسی، مجازات اربابان و فئودال‌ها و تأمین کار برای ۲۰ هزار بی‌کار را پیش گذاشتند. با پیروزی شوروی بر فاشیسم، زحمت‌کشان آذربایجان شور و شوق فراوانی به خود گرفته و با برگزاری تظاهرات و ارسال قطعنامه‌ها به تهران خواست‌های خود را مطرح می‌کنند. اما در مقابل نه تنها دولت پاسخی به مطالباتشان نمی‌دهد، بل که به تسلیح فئودال‌ها در منطقه ادامه می‌دهد. در اوایل سال ۱۳۲۴، چهار تن از اعضای حزب توده در روستای لیقوان تبریز، توسط حاج احتشام، مالک آن منطقه، به طرز فجیعی کشته می‌شوند. هم‌زمان در سایر نقاط کشور نیز حملات به اعضا و سازمان‌های حزبی و کارگری شدت می‌گیرد.

از سویی، تجربه‌ای که زحمت‌کشان آذربایجان در طی چندسال گذشته به‌دست آورده بودند و هم‌چنین انسجام و سازمان‌دهی مستحکم آن‌ها که هژمونی خود را بر سایر طبقات مستولی کرده بودند و از سوی دیگر با توجه به خصلت نیمه-پرولتری‌ای که دهقانان آذربایجان به سبب کار فصلی در مناطق صنعتی و آشنایی با مبارزات داشتند، شرایط این را فراهم می‌کرد تا مبارزه‌ی طبقاتی در این منطقه گامی پیش‌روتر از سایر نقاط باشد. در چنین شرایطی با توجه به رهنمون حزب کمونیست شوروی، فرقه‌ی دموکرات برای رهبری این مبارزه و تسری آن به سراسر ایران در ۱۲ شهریور تأسیس می‌شود.

^{۲۸} روزنامه‌ی رهبر، تهران، ۱۳۲۴، شماره ۶۸۰.

شوروی از چند سال پیش با ایجاد تشکلهای و امکاناتی برای مبارزه با امپریالیسم در آذربایجان، به نوعی مقدمات شکل‌گیری چنین حرکتی را در آذربایجان چیده بود. از جمله اقداماتی که شوروی برای پیش‌برد مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در این منطقه انجام داده بود، تأسیس انجمن فرهنگی ایران و شوروی، چاپ و نشر کتاب و روزنامه بالاخص انتشار روزنامه‌ی «وطن یولوندا»، تبلیغ ایده‌ی وحدت آذربایجان و برگزاری تئاتر و مجالس ادبی بود.

فرقه‌ی دموکرات با هدف رهبری مبارزات سیاسی-اجتماعی زحمت‌کشان دهقان و کارگر آذربایجان علیه خوانین و سرمایه‌داران و امپریالیسم، با جذب مسأله‌ی ارضی و ملی به‌عنوان اهرم سیاست‌ورزی، تأسیس شد. با تأسیس فرقه‌ی اعضای اتحادیه کارگران و زحمت‌کشان آذربایجان با ۱۹ هزار عضو به آن می‌پیوندند؛ هم‌چنین کمیته‌ی محلی حزب توده با ۶۰ هزار عضو، به توصیه‌ی شوروی در کنفرانسی تصمیم به پیوستن به فرقه را می‌گیرد. رهبران فرقه به‌منظور پی‌گیری خواست‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خلق آذربایجان از جمله خواست تقسیم زمین ملاکین بین دهقانان و رعایا، خودمختاری، تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی، رفع تبعیض و توجه به رشد فرهنگی، از راه‌های قانونی و گفت‌وگو استفاده می‌کردند. اما با مشاهده‌ی کارشکنی‌ها و توطئه از سوی قوای مرتجع که دست به ترور و کشتار اعضای فرقه می‌زدند ناگزیر به اقدام واکنشی شده و با قیام مسلحانه در ۲۱ آذر قدرت را در آذربایجان به‌دست می‌گیرند.

تکوین و تطور قوم‌گرایی آذربایجانی-ترکی

گفته شد که فرقه‌ی دموکرات آذربایجان حرکتی بود ملی و بر پایه‌های دهقانی و کارگری و سوسیالیستی. لیکن جزئاً قوم‌گرایی نیز در آن ممزوج بود. قوم‌گرایی آذربایجانی در دوره‌ی فرقه‌ی قسمی در واکنش به سیاست‌های سرکوب‌گرانه و یکسان‌ساز رضاخانی در میان روشن‌فکران آذربایجانی پدید آمد و بخشی دیگر در ارتباط با حال و هوای پس از شهریور بیست و مهاجرین بازگشته از آن‌ور ارس که از پیش‌رفت‌هایی که آذربایجان شوروی در مقایسه با این‌ور ارس در تمامی سطوح به دست آورده بودند، می‌گفتند.^{۲۹} مشخصه‌ی بارز برخورد جنبش آن زمان با مسأله‌ی قومی دهه‌ی بیست و سی- آذربایجان‌گرایی و تأکید بر هویت آذربایجانی بود نه ترکی!^{۳۰} این مسأله مربوط می‌شد به جهت‌گیری سوسیالیستی روشن-فکری آذربایجانی که از ترکیه به‌عنوان عامل امپریالیسم در برابر شوروی و پانترکیسم به‌مثابه اصلی‌ترین مؤلفه‌ی ایدئولوژیک آن احتراز می‌کردند و در مقابل بیش‌تر دل در گرو وحدت آذربایجان و شکل‌دادن آذربایجان بزرگ سوسیالیستی داشتند.^{۳۱}

^{۲۹} کادرهای حزب کمونیست آذربایجان شوروی، در شکل‌گیری این سنخ قوم‌گرایی نقش به‌سزایی داشتند. آن‌ها با تبلیغ وحدت آذربایجان و نشر ادبیات حسرت و هم‌چنین ساخت فیلم و مستند تبلیغی سعی در معنادهی و ایجاد زبان مشترکی در میان توده‌ها جهت مبارزه با دولت تحت امر امپریالیسم در تهران را داشتند.

^{۳۰} فرقه‌ی دموکرات، در اسناد رسمی‌اش زبان آذربایجان را "آذربایجانی" قید می‌نمود نه ترکی.

^{۳۱} هم از این رو بود مخالفت‌ها و دسیسه‌های کمالیست‌های ترکیه علیه فرقه‌ی دموکرات که از صبح تا شب از طریق رادیو آنکارا علیه فرقه بد و بی‌راه می‌گفتند. یکی دیگر از بی‌شمار مسائلی که در افشای ناصداقتی و در یوزگی جریان ارتجاعی قوم‌گرا (حرکت ملی آذربایجان) می‌توان بر آن دست گذاشت، دقیقاً همین دست‌اندازی به فرقه‌ی دموکرات و سعی در زدودن محتوا و فرم سوسیالیستی آن و جازدن آن به‌عنوان یک حرکت

لحاظ داشت ماتریالیستی و نه قوم‌گرایانه‌ی مسأله‌ی قومی از سوی نیروهای پیش‌رو، در دوره‌ی گذار از امپریالیسم بریتانیا به آمریکا، با توجه به نسبت رژیم شاه با امپریالیسم، بستر مفهومی و تبیینی مبارزه‌ی ضدامپریالیستی را برای توده‌ها فراهم آورد و گونه‌ی ارائه‌اش در جهت پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی معنا یافت. این قسم از روی‌کرد به مسأله‌ی قومی در آذربایجان تا اعدام بازمانده‌های فرقه در دهه‌ی سی، خصلت خود را حفظ کرد. اما با ورود به دهه‌ی چهل و اصلاحات ارضی و، در نتیجه، تکمیل پروسه‌ی جذب ایران در مدار امپریالیسم آمریکا، آذربایجان یکی از مناطقی می‌شود که در آن صنعتی‌شدن با نرخ بالایی پیش می‌رود. همین امر یعنی فروپاشی تمام و کمال مناسبات سابق و سرازیر شدن رعایای کنده‌شده از زمین به شهرها و باز شکل‌گیری طبقات، تأثیرش را بر نوع قوم‌گرایی در آذربایجان می‌گذارد. پس از دهه‌ی چهل است که نوعی قوم‌گرایی هویتی^{۳۲} و به لحاظ جهت‌گیری طبقاتی، غیر پرولتری و ضدکمونیستی شروع به شکل‌گیری می‌کند. این قوم‌گرایی که به نوعی گسستی بود از پرداختی که به مسأله‌ی قومی پیش از این اعمال می‌شد، پاسخ و پیش‌داده‌ای بود از نظام معنایی-ایدئولوژیک امپریالیسم نوین هم‌عصرش. این سنخ قوم‌گرایی برخلاف روی‌کرد پیشین، انگاره‌های هویتی را جذب منظومه‌ی گفتمانی خود کرده و مبدل شد به بخشی از قوام‌واره‌ی جامعه‌ی مدنی، تا نقابی دیگر بر چهره‌ی ذات.

تکوین بورژوازی و متناسب با آن دولت‌ملت دو دوره‌ی اساسی را پشت سر می‌گذارد. اول دوره‌ی اولیه‌ی انباشت بدوی ناشی از استعمار و دولت تحت استعمار رضاخانی. در این دوره که مناسبات بورژوایی در ایران رشد چندانی نکرده بود، روابط مبتنی بر بازار هنوز گسترش چندانی نداشته و بورژوازی هم به عنوان یک طبقه‌ی اقتصادی ضعیف بود، دستگاه دولت عملاً دست‌نشانده‌ی دول امپریالیستی غربی و عامل پیش‌برنده‌ی نوسازی اقتصاد و جامعه مبتنی بر منافع همان دول امپریالیستی بود. طبیعتاً دستگاه دولتی در این دوره توسعه‌ی مناسبات بورژوایی را در جهت منافع امپریالیسم استعمارگر و مطابق اقتضانات و ضروریات سرمایه‌ی استعماری و هم‌چنین بر اساس منافع طبقه‌ی حاکم دولتی و بورژوازی کمپرادور پیش می‌برد. از این جهت این دولت نماینده‌ی امپریالیسم بود و اعمال‌اش نه اعمالی در چارچوب‌های ملی بل که بیش‌تر و بیش‌تر در چارچوب‌های ضدملی تحت عنوان ستم ملی توسط توده‌ها درک و دریافت می‌شد. هرچند که در چنین شرایطی هم سخن گفتن از ستم فارس بر «کرد» و «تورک» هم چنان نادرست است؛ چرا که دولت جغرافیای ایران، دولتی غیرملی و دست‌نشانده‌ی امپریالیسم است.^{۳۳} طبیعتاً خطوطی بورژوایی، درون جنبش، می‌کوشیدند چنین تعارضاتی را پررنگ کنند،

قوم‌گرایانه و حتی پان‌ترکیستی است. در سال‌گردهای فرقه‌ی دموکرات، عناصر این جریان حتی از انتشار تصاویری از فرقه که در آن‌ها عکس لنین، استالین و یا حیدرخان عموغلو باشد پرهیز می‌کنند و در مورد دشمنی ترکیه با فرقه خفه‌خون می‌گیرند.

^{۳۲} در این دهه انتشار منظومه‌ی حیدربابایه سلام توسط شهریار که تحت تأثیر شاعر قوم‌گرا بولود قاراچورلو از اعضای مجلس شاعران فرقه (محل تجمع جناح قوم‌گرای فرقه) نوشته شده بود، کمک بسیاری به ایجاد این سنخ نمود.

^{۳۳} دوره‌ی بعدی دوران تکمیل تکوین دولت‌ملت بورژوایی در جغرافیای ایران است که آغازگاه‌اش دوران پساکودتای مرداد ۳۲ است و نقطه‌ی تثبیت‌اش انقلاب ۵۷. در این دوره ما با یک بورژوازی ملی قدرت‌مند و دولت‌اش مواجهیم. هرچند تعارضات هویتی و فرهنگی به تمامی حل نمی‌گردند؛ هیچ دولت‌ملتی بدون تعارضات فرهنگی و نژادی و زبانی وجود ندارد و بروز تعارضات درون هر پروسه-پروژه‌ی ملت‌سازی حتمی است. این تعارضات در پروژه‌ی ملت‌سازی ایرانیان هم خودنمایی کرده است. از یک‌سو مقاومت هویت‌هایی را شاهدیم که از گذشته برجا مانده و از سوی دیگر حرکتی عمومی، نه لزوماً جزئی، به‌سوی یک هویت یک‌پارچه را که اقتضانات توسعه‌ی نیروهای مولده آن را ضروری می‌سازد، به‌ویژه درون نظم طبقاتی بورژوایی که از طریق توسعه‌ی ناموزن، شکاف‌های طبقاتی و رقابت میان دولت‌های ملی گوناگون به اختلافات و تعارضات هویتی مبنایی سیاسی بخشیده و آن‌ها را تشدید می‌کند. اما امروز با وجود چنین تعارضاتی دولت در وهله‌ی اقتصادی عملاً به دنباله‌روی ضروریات

آن‌هم تا حد دروغین تضاد فارس و ترک. این خطوط که بنیان‌گذاران‌شان به‌عنوان اسلاف «حرکت ملی آذربایجان»^{۳۴} شناخته می‌شوند، عمدتاً دو آتش‌خور داشتند؛ نخست، اعضای سابق فرقه دموکرات که هنوز تعلق نوستالژیک قومی به آن داشتند؛ یکی از این شخصیت‌ها، محمدتقی زهتابی بود که نقش به‌سزایی در بنیان‌مند کردن این گرایش و صورت‌بندی سیاسی-تشکیلاتی آن ایفا کرد. زهتابی پس از سقوط فرقه به شوروی فرار کرد اما به‌واسطه‌ی گرایشات پان‌ترکیستی و ورود غیرقانونی^{۳۵} به سیبری تبعید شد، بعد از مرگ استالین به‌منظور ادامه‌ی تحصیل به دوشنبه و سپس عازم باکو شد. او هم‌چنین هم‌کاری‌هایی را نیز با رژیم بعث عراق در جهت تضعیف ایران در جنگ هشت ساله، در کارنامه‌ی خود دارد. کتاب دو جلدی «تاریخ دیرین ترکان ایران» او یکی از اساسی‌ترین منابع جریان قومی در ایران به‌شمار می‌رود. از سایر شخصیت‌های مهم این جریان، علی تبریزی است که سابقه‌ی فعالیت در حزب توده و تأسیس انتشارات آتروپات را دارد. او یکی از اولین‌هایی است که از ستم فارس‌ها بر ترک‌ها سخن به‌میان می‌آورد و خواهان اتحاد ترک‌ها و بازپس‌گیری جای‌گاه تاریخی‌شان می‌شود. از دیگر شخصیت‌های تأثیرگذار، محمدعلی فرزانه، دکتر مبین و غلامعلی دهقان از اعضای سابق فرقه- است که با کتاب «گذشته چراغ راه آینده» و هم‌چنین «مبانی دستور زبان آذربایجانی» به استحکام این جریان کمک نمودند. دسته‌ی دوم بنیان‌گذاران این جریان آن دسته از روشن‌فکران متمول را شامل می‌شود که عمدتاً با تحصیل در دانشگاه‌های ترکیه و تحت تأثیر پان‌ترکیسم نوین ترکیه، با صعود در مدارج اداری و دانشگاهی ایران دست به تشکیل جمع‌ها و محافل و تولید ادبیات و محتوا برای تبلیغ این جریان می‌نمودند. از مهم‌ترین شخصیت‌های این دسته جواد هیئت^{۳۵} است که با نوشتن کتب تاریخی و ادبی، طرح بحث زبان و نگارش معیار و بعد از ۵۷ با انتشار مجله‌ی "وارلیق" کمک اساسی‌ای بر قوام‌یابی این جریان کرد. بعد از انتشار مجله‌ی وارلیق در ایران که اکثر منسوبین دو گرایش گفته‌شده را کنار هم آورد، این نشریه قامت ارگان رسمی این جریان را به خود گرفته و نقشی اساسی در تطبیق افکار پان‌ترکیستی-ترکیه‌گرایی با لیبرالیسم را ایفا نمود. در رابطه با لیبرالیزه‌شدن این جنبش علاوه بر افکار بنیان‌گذاران‌شان، مسائل دیگری نیز تأثیرگذار بود، از جمله مهم‌ترین این مسائل، گفتمان فضای باز و تقویت جامعه‌ی مدنی دوم خردادها بود که به پان‌ترکیسم^{۳۶} این امکان را داد تا با پیش‌داده‌های جامعه‌ی مدنی هم‌عصر امپریالیسم آمریکا، که سیاست هویت یکی از اصلی‌ترین قوام‌واره‌های آن است، فعال شود. از دهه‌ی هفتاد شمسی به بعد است که ما با رشد این جریان مواجه می‌شویم؛ این رشد خود را در محافل، مجلات و نشریات، تشکل‌های دانشجویی و میتینگ‌های مناسبتی می‌نمایاند.

حسن ارک یکی از بزرگان این جریان در رابطه با این جنبش چنین می‌نویسد:

بورژوازی و منطق بازار بدل گشته و دیگر نمی‌توان از ستم ملی صحبتی به میان آورد، هرچه که هست نتیجه‌ی حرکت کور سرمایه به دنبال سود بیش‌تر است.

^{۳۴} از سوی نیروهای قوم‌گرا، کلیه‌ی افراد، سازمان‌ها و احزابی که به هر نوعی درباره‌ی مسائل قومی فعالیت می‌کنند، عضو حرکت ملی‌اند. به‌عبارت دیگر قوم‌گرایان جنبش خود را "حرکت ملی آذربایجان" می‌نامند.

^{۳۵} هیئت یکی از ضدکمونیست‌ترین بنیان‌گذاران این جریان ارتجاعی است. او نقش اساسی در تن‌یابی بورژوازی‌لبرالی این جریان ایفا کرده و این تفکر را با موفقیت به نسل‌های بعدی این جریان منتقل نموده است. هیئت به‌عنوان پزشک ساواک، رفیق شهید علی‌رضا نابدل را پس از انتحار انقلابی‌اش احیا نموده و برای شکنجه به دست مأمورین ساواک سپرد. هم‌اکنون فرزند خلف او عضو «کمیته تشکیل مجلس ملی موقت آذربایجان جنوبی» بوده و در حال پیش‌برد سیاست‌های امنیتی سازمان‌های جاسوسی اسرائیل و ترکیه در هم‌کاری با خاندان علیف است.

جنبش اصلاح طلبی دارای اصالت و هویت واقعی است ... فارغ از تمامی اشتباهات و توهّمات و ترس و اضطراب- هایی که در طول این مدت به وجود آمده می‌توان کلیت جنبش اصلاح‌طلبی را مثبت و مردمی تلقی کرد. این جنبش فضای بسیار مناسبی برای فعالیت سایر جنبش‌های مردمی فراهم آورد. اولین دست‌آورد جنبش اصلاح- طلبی در ایران ایجاد شکاف در قدرت مطلق درون حکومت بود. در اولین قدم به انحصار قدرت و سلطه‌ی بلامنازع مراکز انحصارطلب و تمامیت‌خواه بر نهادهای سیاسی قوای سه‌گانه ضربات سختی وارد شد. قسمت مهمی از قوه‌ی مجریه و قوه‌ی مقننه از زیر سلطه‌ی انحصارطلبان خارج شد. در طول این مدت تمامیت‌خواهان انحصارطلب، با این که کلیدی‌ترین مراکز قدرت اقتصادی و نظامی را در دست خود داشتند و دارند به پستوهای حکومتی عقب‌نشینی کردند.^{۳۶}

جذب این چینی لیبرالیسم در میان آحاد این جنبش دامن به تضادی می‌زند که هم‌واره بین جناح سنتی‌ترک‌چی مانند پیروان عباس لسانی-گوناذ تی‌وی(گاماج) و گاموح که گرایش‌های نژادستیزانه دارند و روشن‌فکرانی مانند پیروان یئنی‌گاموح و ابراهیم رشیدی (ساوالان) که مقید به انگاره‌های جامعه‌ی مدنی و اصول لیبرالیسم هستند، در جریان است. ماهیت غیرطبقاتی و همه‌باهمی این جریان هم‌واره به اغتشاشات فکری و ایدئولوژیک این جریان دامن زده و از دل خود التقاط‌هایی از این دو گرایش را نیز به بیرون می‌دهد. برای مثال ما مواجه هستیم با پیروان حسن ارک که معتقدند:

حرکت ملی آذربایجان با سایر جنبش‌های موجود در ایران تفاوت کیفی دارد ... حرکت ملی آذربایجان، گرایشی با ماهیت ناسیونالیستی است، که معطوف به جغرافیای آذربایجان می‌باشد. این حرکت ساکنین جغرافیای آذربایجان را مشتی مردم ناپیوسته و وابسته به سایر ملل منطقه نمی‌داند. بل که آنان را ملتی واحد می‌داند که در سرزمین آبا و اجدادی خود، که همان آذربایجان است، زندگی می‌کنند و حق و حقوق ملی و انسانی آنان تحت سلطه‌ی نظام سیاسی-اجتماعی حاکم بر منطقه‌ی خاورمیانه ضایع و در حال نابودی است. حرکت ملی آذربایجان وظیفه‌ی کاملاً مشخص و معینی را بر خود فرض می‌داند و آن چیزی نیست جز احقاق حقوق ملی و انسانی خود که در ۳۰ ماده اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مشروح و مصوّب است. از نظر حرکت ملی آذربایجان، حق تعیین سرنوشت یکی از حقوق اساسی و اولیه‌ی تمامی ملت‌های جهان است. تاریخ شهادت می‌دهد که ملت آذربایجان در دفاع از هویت و آرمان‌های ملی-انسانی خود، تا آخرین قطره‌ی خون خود راسخ و جدی بوده است.^{۳۷}

این دسته، این تفاوت کیفی را به «روح ملی آذربایجان» منوط کرده و معتقدند با تشکیل دولت واحد آذربایجانی بنیان قدرتی گذاشته خواهد شد که تا تأسیس توران ادامه خواهد یافت؛ و چون این قدرت برخلاف سایر رقبای جهان‌خوار، مثل آمریکا و روسیه، از روح ملی آذربایجان برخاسته ستیزه‌جو نیست و دنیا را از ظلم و ستم رها خواهد نمود. یا از سوی دیگر

^{۳۶} قلعه بابک و نوپدیداری روح ملی آذربایجان، حسن ارک، صفحه‌ی ۱۷. منتشره در فضای مجازی.

^{۳۷} همان، صفحه‌ی ۲۷.

با جریاناتی مانند «دیرنیش»^{۳۸} طرف هستیم که سعی دارد در عین حالی که خود را لیبرال می‌نمایاند، از خط و نشان کشیدن به رقبای قومی عقب نماند.^{۳۹}

دوره‌ی حاضر که دوره‌ی از «جادررفتگی»^{۴۰} هاست، دوره‌ای است که سوژه‌های جامعه‌ی مدنی و عجین با لیبرالیسم از تکانه‌های واقعیت به هذیان واداشته می‌شوند تا در نهایت تمامی نیروها و گرایش‌های لیبرالی به ورطه‌ی فاشیسم سقوط کنند. و چه راحت‌تر است پذیرش این ورطه از سمت حرکت ملی آذربایجان که در درون گرایش‌های خود بالفعلی پذیرش فاشیسم را از پیش نیز داراست. انکشاف واقعیت غزل‌سرایی‌های لیبرالی این جریان را به باد حوادث خواهد سپرد و از آن نیرویی هم‌طراز با نیروهای مادون بشری آزوف خواهد ساخت. دشمن هم از پیش معلوم است: کورد، فارس، ارمنی.^{۴۱}

کمونیست‌ها و مسأله‌ی ملی-قومی معاصر

«ما پیرو دیالکتیک باقی می‌مانیم، زیرا بر ضد سفسطه‌گران مبارزه می‌کنیم و روش ما در این مبارزه نه رد امکان بروز هر گونه تغییر در اوضاع و احوال به‌طور کلی، بل که تجزیه و تحلیل عینی هر پدیده‌ای در چارچوب عمومی آن و در تغییر و تحول آن می‌باشد.» (لنین، درباره‌ی جزوه‌ی ژونیوس)

«قان‌یمیزدا اسکی چوروک ملت‌چی لیک قایناماز

.... بو دیاردا گله‌جگی سلام‌لایر سوسیالیزم دونیاسی»^{۴۲}

موضع صحیح کمونیستی، باید کلیت‌نگر باشد و جزء را در رابطه و نقشی که در کلیت ایفا می‌کند بشناسد؛ باید متعهد به واقعیت بوده و تحلیل مشخص از شرایط مشخص را در کانون تحلیل خود جای دهد. اگر از چنین مسیری به سراغ گرفتن موضع در برابر مسأله‌ی ملی و قوم‌گرایی در عصر حاضر برویم، بایستی راه خود را از خیل عظیم طوطی‌های چپ‌گرا نظیر سازمان‌ها و احزاب و رسانه‌ها و افراد^{۴۳} رنگارنگ جدا کنیم. همان‌ها که مارکس و انگلس و لنین را اسکولاستیزه کرده، و

^{۳۸} حزب مقاومت ملی آذربایجان جنوبی حزبی وابسته به میت ترکیه است که در تمامی مناطق آذربایجان از جمله دانشگاه‌ها و محلات، هسته‌های تشکیلاتی دارد.

^{۳۹} اینان آن قدری در این مسیر پی‌گیر هستند که هیچ ابایی از قیل‌و‌قال حول مسائل برون‌مرزی خود نیز ندارند، برای مثال بنگرید به هیاهوی ایشان حول مسأله‌ی کرکوک عراق:

<https://www.araznews.org/fa/?p=34456>

^{۴۰} یکی از پرطرفدارترین شعارها در میان آحاد این جریان: «کورد، فارس، ارمنی ... آذربایجان دشمنی» است.

^{۴۱} از شعر «اوچ‌دن بیر» میکائیل مشفق شاعر کمونیست آذربایجانی: در خون‌مان ارتجاع و کثافت ملت‌چی لیک نمی‌جوشد سلام می‌دهد در این دیار بر آینده، سوسیالیسم.

^{۴۲} این جریانات و افراد با استمساک به مفهوم «ستم»، مبارزه‌ی طبقاتی را به «مقاومت در برابر ستم» و پرولتاریا را که انقلابی‌گری‌اش از جای‌گاه ساختاری‌اش در مناسبات تولید ناشی می‌شود، به قشری مشابه اقلیت‌های ملی، مذهبی و جنسی و یا کودکان کار می‌کاهند و بدین‌صورت

نوشته‌های ایشان را چونان کلیشه‌ای بر سر هر پدیده می‌کوبند، فارغ از درک شرایط مادی تقریر محتوای‌شان.^{۴۳} برداشت مبتنی بر «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» مارکسیستی-لنینیستی ما را بر آن می‌دارد تا برای بیان موضع صحیح در قبال مسأله‌ی ملی در عصر حاضر، به سراغ معضلات کانونی وضعیت رفته و نیروها و گرایش‌های عمده‌ی وضعیت را بشناسیم. بدین ترتیب موضع ما به‌طور کلی متأثر است از، سنخ مشخص امپریالیسم حاضر و شکاف ایران امپریالیسم در زمانه‌ی افول هژمونیک. ابتدا به این می‌پردازیم که مسأله‌ی ملی از کجا پیدا می‌شود؟

سرمایه‌داری در درون خود قوانینی دارد که خود را بر روابط بشری تحمیل می‌کند. پیش‌روی سرمایه ذیل این قوانین، گرایش‌هایی را در جامعه پیش می‌گذارد که در برخی مواقع جامعه را به سمت پرت‌گاه‌هایی سوق می‌دهد که هیچ احد باهوش و متخصصی چاره و گریزی از آن نمی‌تواند داشته باشد، نه در آمریکا، نه در اسکاندیناوی و نه در ایران. از جمله‌ی این قوانین، تمرکز سرمایه است. سرمایه گرایش به تمرکز دارد؛ چرا که سرمایه در تکاپوی سود، خود را به مناطق سودده‌تر می‌رساند. این گرایش باعث می‌شود تا سایر امکانات و شرایطی که برای تحقق سرمایه الزامی‌اند نیز به دنبال سرمایه رو به تمرکز نهند. از این‌روست هر کجا سرمایه متمرکزتر، هرکجا سرمایه به تحقق نزدیک‌تر، به آن نسبت امکانات و شرایط بهتر.^{۴۴} برای مثال مناطقی که تمرکز سرمایه در بالاترین حدش است، از بهترین راه‌ها و جاده‌ها، بیمارستان‌ها، امکانات آموزشی و ... برخوردارند. این گرایش بر تمامی سطوح جهان سرمایه‌داری از قاره‌ها، کشورها، مناطق داخلی کشورها، شهرها^{۴۵} و ... حاکم است. تمرکز سرمایه چنان‌که شرحش رفت، موجب تأسیس مقوله‌ای می‌شود که آن را توسعه‌ی ناموزون

اومانیزم و اخلاق آنارشیستی را به‌جای مبارزه‌ی متحزب و متشکل پرولتاریا جا می‌زنند. نزد اینان مفهوم طبقه پوسیده است و جای آن را نیروهای انبوه تحت ستم گرفته‌اند که باید مقاومتشان در برابر سلطه‌ی دولت تقویت شود. این جماعت آگاهانه یا احمقانه، قدم در راهی می‌گذارند که نتیجه‌اش بازتولید اصلی‌ترین قوام‌واره‌ی سرمایه‌داری، یعنی جامعه‌ی مدنی است. نزد اینان دولت نه ابزار اعمال سلطه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار که موجودیتی قائم‌به‌ذات است که باید علیه‌اش مقاومت را تکثیر نمود.

^{۴۳} برای کمونیست‌ها هیچ حکم قطعی‌ای وجود ندارد. مخالفت امروز ما با «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» نه از سر شوونیسم و ایران‌گرایی بل که از سر شناخت گرایش‌های تاریخی عصر حاضر است که این امر را تبدیل به سمی مهلک برای پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی کرده. برای ما سنج، انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی است؛ اگر تجزیه‌ی ایران به انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی یاری می‌رساند موافقش می‌شدیم. زیرا که وطن برای کمونیست‌ها آن‌جایی است که پرچم سرخ در جای‌جایش در اهتزاز است و سرود میهنی‌اش انترناسیونال.

^{۴۴} البته می‌دانیم که این امکانات و شرایط بهینه نه برای بهبود وضعیت و معیشت توده‌های زحمت‌کش، بل که برای گره‌گشایی و تسریع روند گردش سرمایه و انباشت انجام می‌گیرد.

^{۴۵} تبریز نسبت به اردبیل جلوتر است و اردبیل نسبت به مشکین‌شهر. این رابطه را می‌توان تا درون محلات شهرها نیز امتداد داد، ولی عصر تبریز کجا و یوسف‌آباد و آناختون کجا؟ اما آیا حرکت ملی آذربایجان سرنخی از این مسأله به‌دست می‌دهد که چرا این اتفاق می‌افتد؟ آن‌ها می‌گویند در ایران فارس‌ها حاکم‌اند، این‌گونه است؛ پس در کشور ترکیه که حکام ترک بر سر کارند چرا دیاربکر نسبت به آنکارا عقب است؟ یا در آن ور ارس، چرا گنجه و ماسال‌لی و لنکران نسبت به باکو به روستا می‌مانند؟ از منظر این جریان ارتجاعی، همه‌چیز تقصیر فارس‌هاست! اما در برخورد با موارد مشابه در وطن‌های دوم و سوم‌شان خفه‌خون می‌گیرند و یا می‌گویند چون آن‌ها گرد و تالش‌اند حق‌شان است.

یا مرکب نامیده‌اند. به‌طور کلی باعث مسأله‌ی ستم ملی در تاریخ سرمایه‌داری این گرایش بوده است، اما در مواردی عوامل تشدیدکننده‌ای نظیر ملاحظات امنیتی و حفاظتی مشابه آن‌چه در دولت‌های ایران^{۴۶} و ترکیه^{۴۷} شاهدیم، دخیل بوده‌اند.

توسعه‌ی ناموزون در دوران امپریالیسم بریتانیایی مبتنی بر استعمار نظام‌مند، تضادی را شکل می‌داد که سازوکارهای امپریالیسم مسلط یارای پاسخ آن را نداشتند. این تضاد خود را به شکل مبارزات رهایی‌بخش ملی و استقلال‌طلبانه در مستعمرات نمایان می‌ساخت که هرآن امکان‌گذار به سوسیالیسم در آن‌ها ممکن بود، بالاخص با حضور ثقل انقلابی شوروی. در نتیجه، در زمانه‌ی امپریالیسم بریتانیا که از قضا لنین نیز معاصر آن بود، دفاع تمام و کمال از «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش»، با به بن‌بست‌رساندن سازوکارهای امپریالیسم مسلط، در دل خود امری انقلابی را حمل کرده و بدین صورت امکان‌گذار به سوسیالیسم را به‌طور بالقوه پیش می‌گذاشت و در نتیجه امری مترقی به حساب می‌آمد. اما در دوران تسلط امپریالیسم آمریکا که سازوکارش به نوعی تکوین یافته که با ابتنا بر بورژوازی‌های ملی توانایی پاسخ به این تضاد را یافته، حمایت از «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» را از آن جهت که امکان پاسخ‌گویی به آن پیشاپیش در درون امکان‌های امپریالیستی آمریکا تعبیه شده است، به امری ارتجاعی تبدیل کرده است.^{۴۸} اما این مسأله بدان معنا نیست که در دوران حاضر هیچ‌گونه تضادی از این جنس موجود نیست. در عصر امپریالیسم فعلی در درون دولت‌ملت‌ها مسأله‌ی ملی، خود را به شکل تضاد قومی-محلی بازنمایانده و به شکل قومیت‌گرایی مبتنی بر اصول سیاست هویت، که از برساخته-های نوین این امپریالیسم است^{۴۹}، خود را تعریف کرده و در جهت بازتولید سازوکارهای امپریالیسم حرکت می‌کنند. به عبارت دیگر، هیچ‌گونه امکان اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی و گذار سوسیالیستی در پی‌گیری امر قومیتی متصور نیست.

در این میان اما، قوم‌گرایی آذربایجانی-ترکی، گوی سبقت را در میدان ارتجاع از سایر رقبا دزدیده است. چنان‌چه شرحش رفت، اگرچه در زمانه‌ای این قوم‌گرایی می‌توانست با توجه به نسبت شاه با امپریالیسم، خصلتی ضد‌امپریالیستی بگیرد، پس از دهه‌ی چهل شمسی با تسلط امپریالیسم آمریکا بر ایران، خصلتی کاملاً پروامپریالیستی یافته و تمامی اصول لیبرالیسم

^{۴۶} در ایران ارامنه از حق تحصیل به زبان مادری برخوردارند، هم‌چنین زرتشتی‌ها از مدارس مخصوص خود. به‌طور کلی نزد بورژوازی ایران به‌طور تاریخی، اقلیت‌های صاحب حق مبتنی بر دین به رسمیت شناخته شده است. تکرر اقوام، بالاخص از بُعد کمی، باعث شده تا مسأله‌ی زبان و تاریخ اقوام به‌عنوان مسأله‌ای امنیتی از سوی بورژوازی ایران شناخته شود. هیچ خطری از سمت ارامنه یا زرتشتی‌ها متوجه بورژوازی ایران نمی‌تواند باشد، اما ملی‌گرایی قومی ترک‌ها و اعراب با پیش‌کشیدن جدایی می‌تواند تهدیدکننده باشد و چه عاملی بهتر از تحصیل زبان مادری و تاریخ قومی برای تشدید این گرایش؟

^{۴۷} بورژوازی ترکیه نیز مانند ایران با مشکلی مشابه دست‌وپنجه نرم می‌کند؛ ترکیه با پاک‌سازی ارامنه از شرق، از شر اقلیت پر سر و صدای ارمنی راحت شد، اما با گذشت صد سال هنوز با مسأله‌ی کرد دست به‌گریبان است.

^{۴۸} هم‌چنان که دادگاه تاریخ نیز بر صدق این موضع حکم می‌کند، از کردستان عراق تا میکروکشورهایی که از خرابه‌های یوگوسلاوی برخاستند تا کشورهای پسا شوروی، جمله‌گی به درون امپریالیسم جذب شدند.

^{۴۹} برای فهم دقیق‌تر این موضوع که چگونه «سیاست هویت» تبدیل به یکی از ابزارهای اساسی امپریالیسم آمریکا شده است، به مطلب منتشره در فضای مجازی، تحت عنوان «چپ و سیاست هویت» نوشته‌ی هابسبام مراجعه کنید.

را پذیرفته است.^{۵۰} قوم‌گرایی این جریان، برخلاف هم‌تایان کرد^{۵۱}، بلوچ و عربش که از عقب‌ماندگی و استثناسدگی نالانند، کاملاً خصلت کمال‌گرایانه‌ی بورژوازی^{۵۲} داراست. اینان خواهان این هستند که سرمایه‌داران خودشان را داشته باشند و در این راه از هیچ کاری ابا ندارند. روزی تملق یونس ژائله ابرسرمایه‌دار شیرین عسل که خون کارگرانش را در شیشه کرده است^{۵۳} را می‌گویند و روزی زنوزی را «آتا» خطاب می‌کنند، کسی که عامل اصلی بی‌کاری هزاران کارگر در آذربایجان است. آنان احد عظیم‌زاده، این مکنده‌ی خون زحمت‌کشان صنعت فرش دست‌باف را، ساتقین خطاب می‌کنند چون هتل‌هایش را نه در تبریز که در مثل قو زده است. این جماعت روباه‌صفت توده‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ را بی‌سر و پا و گرسنه نامیده و بر دال‌های قومی خود یعنی زبان مادری، دریاچه ارومیه، تیم تراکتورسازی و ... تأکید کردند.^{۵۴} از این حیث است که می‌گوییم این جریان در قله‌های ارتجاع قدم برمی‌دارد و دل در گرو توسعه‌ی بورژوازی آذربایجان دارد تا با استثمار هرچه بیش‌تر طبقه‌ی کارگر آذربایجان، این بورژوازی را هم‌سطح تهران کند. دشمنی حرکت ملی آذربایجان با کارگران و خوش-رقصی‌شان برای بورژوازی در این موارد خلاصه نمی‌شود. این جریان با لشکرکشی‌های انتخاباتی برای فرستادن نمایندگان ترک به مجلس یا شوراهای شهر در مناطق ترک-کردنشین، با دامن‌زدن به رقابت در میان کارگران، آن‌ها را از مسیر هم‌بستگی طبقاتی و طی طریق صحیح تشکلیابی باز می‌دارد.^{۵۵} در «بیانیه‌ی پلتفرم همکاری سازمان‌های سیاسی آذربایجان به مناسبت روز جهانی کارگر» می‌خوانیم:

^{۵۰} تمامی ارگان‌ها و سازمان‌های این جریان، سرمایه‌داری را اصل غیرقابل انکار آذربایجان مستقل می‌پندارند؛ خود را فعال ملی-مدنی معرفی می‌کنند؛ در پارلمان‌های اروپایی حضور فعال دارند؛ و با سرویس‌های جاسوسی ترکیه، اسرائیل، عربستان و آمریکا ارتباط فعال دارند.

^{۵۱} در عصر امپریالیسم آمریکا، آن‌چنان که در جریان قومی کردهای روزآوا دیدیم، سوسیالیسم خلقی و دموکراتیک به راحتی می‌تواند جذب امپریالیسم شده و پیاده نظام آن را تشکیل دهد.

^{۵۲} هیاهو و بال‌بال‌زدن‌های هماهنگ این جریان و اتاق بازرگانی تبریز در جریان درخواست تأسیس شرکت مس آذربایجان، به خوبی نشان از ماهیت و جهت‌گیری طبقاتی این جریان دارد.

^{۵۳} معروف است دوبار در شیرین عسل خوش‌حال می‌شوی، هنگام استخدام و هنگام اخراج از شرکت. آن‌چه که مشخص است، اگر سخنان قوم‌گرایان صحیح بود، نباید ظلم و استثمار از سوی سرمایه‌داران ترک به کارگران ترک اعمال می‌شد. اما ما می‌گوییم این قومیت سرمایه‌دار نیست که او را به استثمار می‌دارد، بل که این ساختار مناسبات است که فارغ از رنگ و نژاد سرمایه‌دار، به کارگران ظلم اعمال می‌کند. هم‌سرنوشتان کارگران ترک آذربایجانی، کارگران ترک ترکیه‌اند که در قله‌ی پان‌ترکیست‌ها زندگی می‌کنند و در همان ظلمی که بر آن‌ها می‌شود شریکند.

^{۵۴} جریان قوم‌گرا انسجام تشکیلاتی مشخصی را دارا نیست. بیش‌تر جهت‌گیری‌های سیاسی آن‌ها از اصول مشترکی که دارند برمی‌خیزد؛ اما در برخورد با وقایع مشخص و حساسی نظیر آبان ۹۸، مواضع آن‌ها متأثر از گرایش‌های درونی آن‌ها می‌شود. در وهله‌ی بروز آبان ۹۸ این جریان دچار سرگیجه شده و برخی گرایش‌ها با این توجیه که حرکت ملی را به‌عنوان آلت‌رناتیو سیاسی معرفی کنیم، اقدام به حضور در اعتراضات با طرح شعارهای قوم‌گرایانه کردند. اما گرایش لیبرال این جریان با اعلام این هشدار که معیشت میدان ما نیست و ما را دچار استحاله می‌کند، پشت به آبان ۹۸ به ارتجاع خود ادامه داد.

^{۵۵} این جریان در طول اعتصابات ایران خودرو و مس سونگون، تمام تلاش خود را نمود تا این آگاهی را در میان کارگران غالب کند که مشکل از سرمایه‌داری نیست. اگر سرمایه‌دار ترک بر سر کار بود الان مشکلاتان این نبود، بل که مشکل از این است که خراسانی‌ها و کرمانی‌ها فارس‌اند و ثروت شما را می‌برند و مسببین بدبختی شما همین فارس‌ها هستند.

امروزه شاهد آنیم که جنبش کارگری آذربایجان^{۵۶} و سایر ملل تحت ستم در ایران با درک واقعیات رنج‌آور توسعه‌ی نامتوزان در ایران به شدت متمرکز می‌داند که حتی مصائب کارگران در ایران به صورت مساوی تقسیم نشده است و کارگر و زحمتکش تورک، کورد، عرب، بلوچ و لر محروم‌تر و مظلوم‌تر است. لذا همین آگاهی مبارزات کارگری را به مبارزات ملی-دمکراتیک پیوند می‌دهد تا در سایه «عدالت و سعادت ملی» کارگران نیز از حقوق مساوی برخوردار باشند. امروز نخبگان و پیش‌قراولان جنبش کارگری آذربایجان با کوله‌باری از تجربه‌های تاریخی و فکری می‌دانند که متأسفانه جنبش کارگری و جنبش چپ نیز در مناطق مرکزی ایران در اندیشه‌های انحصارطلبانه و تمامیت‌خواهانه‌ی «ایران‌شهری» گرفتار شده‌اند و آگاهانه و یا ناآگاهانه در مقابل تقسیم عادلانه‌ی قدرت و ثروت مقاومت می‌کنند. تاریخ معاصر جنبش کارگری سراسری نشان داده است که در سر بزنه‌ها جنبش کارگری ملل تحت ستم قربانی مصلحت‌های تمرکزگرایانه می‌شود.^{۵۷}

آنان می‌گویند ثروت آذربایجان به تهران و کرمان می‌رود. ما به آن‌ها می‌گوییم، مگر حقوق قانون کار سراسری نیست؟ چه تفاوتی میان سطح رفاه کارگر اصفهانی و ترک وجود دارد؟ اگر ثروت آذربایجان وارد تهران می‌شود، چرا تهران این همه کارتن‌خواب دارد؟ چرا در کرمان بی‌کار داریم؟

در این میان اما، هستند چپ‌های بورژوازی که با شعارهای این جریان مست می‌شوند، آن‌ها که غرق در سکت‌ها و گعده‌های روشن‌فکری خود هستند. مضحک‌ترین این نموده‌ها، سرمستی و خوش‌حالی این جریانات از شعار «نه شاه‌چپام نه شیخ‌چی، ملتچی‌ام ملتچی» بود. نادان‌های داستان ما فکر می‌کردند با جریانی مصدقی در آذربایجان طرف هستند، غافل از این‌که منسوبین جنبش قومی آذربایجان خود را ملت‌چی^{۵۸} می‌نامند و منظورشان این است که راهشان از شاه و شیخ جداست و برای ملت ترک مبارزه می‌کنند.

پس از وقوع انقلاب ۵۷ و تثبیت ج.ا.ا، اقتضائات پایش سرمایه‌داری در ایران، دولت بورژوازی ایران را وارد رابطه‌ای با امپریالیسم کرد که بدون فاصله‌گیری از آن امکان تفوق نداشت.^{۵۹} بر بستر همین شکاف هرگونه تضاد پدیداری‌ای نظیر سیاست هویت، رنگ‌وبویی امپریالیستی گرفته و به‌نحوی ساختاری در جهت هم‌آوردن این شکاف وارد عرصه‌ی عمل می‌شود. در دوره‌ی کنونی که با افول هژمونی امپریالیسم مواجهیم، هرگونه تکاپو برای هم‌آوردن این شکاف، با توجه به این

^{۵۶} نوشتن آذربایجان با ز، در کنار واو قومیت (تورک، کورد، لور) در میان قوم‌گرایان به‌عنوان نافرمانی املایی مطرح است که به این طریق می‌خواهند خود را با سایر جریانات تمیز دهند. این مسأله در میان قوم‌گرایان عرب نیز خود را به صورت الاحواز خواندن خوزستان می‌نمایند.

^{۵۷} متن کامل بیانیه نگرش این جریان ارتجاعی نسبت به جنبش کارگری و کمونیسم را نماینده است:

<https://www.araznews.org/fa/?p=61414>

^{۵۸} منسوبین این جریان خود را «بیگ» صدا می‌زنند. بیگ خواندن یک‌دیگر دهن کجی‌ایست به یولداش (رفیق) نامیدنی که از زمان مشروطه و فرقه به یادگار مانده بود. همین امر به خوبی می‌تواند ماهیت ارتجاعی این جریان را خصلت‌نمایی کند که برای مقابله با مبارزه‌ی طبقاتی دست به دامن آلات فتودالی شده‌اند. چه اطلاق با مسمایی، این جریان دقیقاً در صف همان بیگ‌هایی است که روزی خون رعایای آذربایجانی را می‌مکیدند.

^{۵۹} مراجعه شود به مساحی جغرافیای سیاست (ترسیم خطوط)، پویان صادقی، منتشره در فضای مجازی.

که دیگر امپریالیسم آمریکا توانایی ایجاد اتفاق در میان هم‌پیمانانش حول گزینه‌ی واحد جای‌گزین ج.ا.ا را ندارد، در جهتی فعال می‌شود که دست آخر منجر به وضعیتی می‌شود که «انهدام بی‌معنای اجتماعی» می‌نامیم.

انهدام از هوا حادث نمی‌شود، بل که بر دوش نیروهای عینی و بر روی زمین مادی پراتیک می‌شود. مشابه وضعیتی که در سوریه داشتیم^{۶۰}، بر امروز ایران نیز حاکم است. ما امروز در جغرافیای سیاسی ایران با تکرار نیروهای طرفیم که در عین وحدت حول سرنگونی، در خصومت باهم قرار دارند. یکی از این نیروهایی که به وقتش توانایی و پتانسیل تبدیل شدن به پیاده‌نظام امپریالیسم در جهت انهدام را دارد حرکت ملی آذربایجان یا همان جریان پان‌ترکیستی است.^{۶۱} این جریان هنوز که خبری نیست بر سر مالکیت آذربایجان غربی^{۶۲}، زنجان، غرب گیلان^{۶۳}، قزوین و همدان، شرق کردستان^{۶۴} و ... خط و نشان می‌کشد.^{۶۵} ما می‌دانیم در وضعیتی که حکومت مرکزی درگیر شود، و هیچ تفکر مرفقی‌ای زحمت‌شکان را متحد نکند، با توجه به وجود چنین گرایشی در این خطه که توانایی این را دارد تا با فانتزیک کردن امر ستم، معضلات و مشکلات را به فارس و کرد احاله دهد، با نیرویی ماقبل تاریخی طرف خواهیم شد که خواهان برپایی انتقام‌های تاریخی از کردها و فارس‌هاست. آن تصویری که تاریخ را ایستا و نه در حرکت دائم درک می‌کند، و اعلام می‌دارد که پان‌ترک‌ها توان و نیروی خاصی در میان کارگران ندارند و نمی‌توانند داشته باشند، راه را برای امپریالیسم هم‌وار می‌کند؛ زیرا برای کسانی که با میدان سیاست آشنایند و با سیاست نه با دل و قلوبه که با عمل مواجه می‌شوند، آشکار است که تسلیح و پشتیبانی از یک چنین جریان بالقوه‌بالفعلی برای جریانات امپریالیستی و سرویس‌های جاسوسی، هم‌چنان که مقالات و بیانات مردخای کیدار و جان بولتون حول اتفاقات اخیر نشان داد، کاری ندارد.^{۶۶}

^{۶۰} رجوع شود به سوریه و رئال پولتیک کمونیستی، بابک پناهی، فرزاد عباسی، منتشره در فضای مجازی.

^{۶۱} عباس لسانی یکی از رهبران اصلی این جریان در جلسه‌ای که با قوم‌گرایان داشت به صراحت تمام اعلام کرده است: «در آذربایجان غربی در هر خانه‌ای باید سلاح وجود داشته باشد، هر ساکن آذربایجان غربی، اگر با همان سلاحی که دشمنان (کردها) از آن بهره‌مندند، بهره‌مند نشود، باخته‌ایم». طبق اسناد افشا شده ویکی‌لیکس، این شخص ماهیانه ۲۰۰ دلار بابت کارهایی که انجام می‌داد از سازمان‌های جاسوسی آمریکا پول دریافت می‌کرده است:

<https://wikileaks.org/plusd/cables/07BAKU698-a.html>

^{۶۲} برای فهم شدت این نزاع در میان پان‌کردها به لینک زیر مراجعه کنید:

<https://anfarsian.com/کردستان/nza-trkhay-adhry-mhajr-mqym-rwzhhlal-kwrddstan-ba-kwrddha-dr-makw-63073>

^{۶۳} قانونی نانوشته میان جریانات قومی کار می‌کند و آن این‌که قوم‌گرایان با هر قومی که مرز مشترک و تودرتو دارند دچار مشکل می‌شوند، پان‌ترک‌ها خصم پان‌کردها و متحد اصلی پان‌عرب‌ها هستند. از آن جایی که آذربایجان در تماس مشترک با گیلک‌ها نیز هست، قوم‌گرایان مرتجع، نقشه‌هایی هم برای پاک‌سازی مناطق گیلک‌نشین در آینده دارند:

<https://hekatatgilan.ir/7702>

^{۶۴} حرکت ملی آذربایجان، سنجند را سینان‌دش نامیده و قروه را سنگر جدایی‌پذیر آذربایجان به‌شمار می‌آورد.

^{۶۵} به بیانیه‌ی مشترک زیر مراجعه کنید:

<http://www.araznews.org/fa/?p=61942>

^{۶۶} علاوه بر مریدان عباس لسانی، گرایش به مسلح شدن در میان سایر جناح‌های این جریان به شدت قوی است. گروهی به نام «گامو» به رهبری حبیب ساسانیان (امروز ساکن در ترکیه) در سال ۹۵ درصد سازمان دادن گروهی مسلحانه و منفجر کردن خط لوله‌ی گاز ارمنستان بود. این را

اتفاقات اخیر پس از مرگ مهسا امینی به ما نشان داد که راه چاندانی تا رسیدن به پرتگاه انهدام نمانده بود. پس اگر از اکنون در جهت آگاه‌سازی پرولتاریا و تحکیم و انسجام سیاست کمونیستی در تقابل با گرایش سرنگونی‌طلبانه‌ی پروامپریالیستی در میان آحاد زحمت‌کشان همت گماشته نشود، در اتفاقات مشابه بعدی هر آن امکان دارد تا در چشم‌برهم‌زدنی، بر سر سانتی‌متر به سانتی‌متر مالکیت خاک سلماس و آستارا و ساوه، دزفول و ایزه و ایلام، جنگی رخ دهد که چیزی از درونش بیرون نخواهد آمد جز آوارگی و بدبختی زحمت‌کشان و انهدام بی‌معنای اجتماع.

«انترناسیونال‌ایله قورتولور انسان‌لیق»

«انترناسیونال است نجات انسان‌ها»

بگذارید در کنار نمونه‌ی «حزب مرکزی تبریز» و «شبکه‌ی ای‌ان‌تی‌وی». حزبی که هم‌زمان با تأسیس ایران‌اینترنشنال، با هم‌کاری سرویس‌های اطلاعاتی عربستان و آمریکا و لابی چند مقام جمهوری‌خواه دست‌وپا شد.